

بجای کشید که در مخالفتان و موافقان قوت حرکت نمایند گاه از نصرت قضا تیری برقتل گوهرخان رسیده او را که رانده
 میبرد از پا و آورده و لشکر بایش خود را میسر دیده و سر از پاشناخته پشت بهر که دادند و خیلی مقتول شدند و مقارن آنحال عبدال
 خان اعلم علم او را بخانخانان رسانید و متصل این واقعه خبر قتل گوهرخان بمنعم خان رسید و او سپ خود را بازگردانید با معدود و چند
 خان کمان در آورده تیر یکبار از چاشتی زره کشادند و ارواح اعدا پرگوانه وار غالب تپی میگرد و راجه تو در مل و لشکر خان و امرای
 دیگر که در بر افتاد قرار گرفته بودند در حصار غنیم که اسمعیل خان آبدار لقب بخانخانان سرداران بود و همچنین شاه هم خان جلایر و
 پاینده محمد خان مخول و دیگر سرداران از جرات غار فاغنه که خانجهان حاکم او و سیه باشد حمله برده و هر طرف را بر داشته
 بر غول که داود خان و دیگر اعیان امرای افغان باشند زدند و فیلان جنگ نامی او را از ضرب تیر مشبک خانه بنور رسانیدند
 و سنگ تفرقه در آن جمع پریشان افتاد و علم خانخانان که نمودار فتح بود از دور نمایان شد و خبر گشتن گوهرخان
 بداد رسید و قدم شبانش بلغزید تا آنکه تن از غنیمت بهریمیت سپرد و برودن جانرا بغنیمت شمرده و اکثری از آن فیلان
 کوه پیکر ابر گرداریا داد و آن مثل راست آمد که لشکری گریزد و لشکری سر شود و خانخانان در آن منزل چند روزی توقف نموده
 بداد و جراحت خود و سائر مجروحان پرداخت و لشکر خان چون زخمهای کاری برداشت رفته بمشکرا الوالبشر لطف گشت و
 بعد از آنکه داود گر خفته یکبار بنارس رفت خانخانان از آن منزل راجه را با شاه هم خان جلایر و قیا خان و سید عبدالعزیز خان
 و محمد قلیخان تو قبای و سید خان بدخشی بتعاقب فرستاده قرار داد که خود هم بعد از التیام جراحت از عقب روان شود
 و این فوج بکلکل گمانی رسید داود خان و سائر افغانان گنگ بنارس را مضبوط ساخته دل بر مرگ نهادن بر جنگ قرار
 داده و قضا تنگ را بر خویش تنگ یافته باز در تیره سباب جدال اشتعال نازده قتال شدند و خانخانان اینخبر شنیدند
 بگنگ بنارس فته بکنار آب هند فرود آمد و مقدمات صلح را در میان انداخته بعد از رو بدیل بسیار استصوابا امر اقرارین
 یافت که داود آمده خانخانان را به بند و صلح را با میان مو که مجد و ساخته و قدری صلاح از مملکت وسیع بنگار چسب آفتنا
 از او اتفاق امر و بر مقرر کرد و روز مقرر و مجلس عالی بادشاهانه برسم و آیین جمعیته و فرمود ترتیب داده و امر از فوریت
 با وضاع مناسب در میان خویش جا گرفته و بر در سر برده و بارگاه افواج صفها کشید و تحمل تمام استادند و از آن طرف
 طرفدار بنگار زینباشمت و شوکت سلیمانی از گنگ بنارس با اتفاق بزرگان افغانان بر آمده بار و خانخانان رسید متوجه
 دیوانخانه گشت و خانخانان از کمال تواضع و تعظیم و احترام بقدر رسانیده تا وسط سراسر پاره میشو از آمد و در بنگام دریافتن داود
 شمشیر از میان کشاده پیش خانخانان نهاد و گفت که چون شمشیر از آن خمی و آزاری رسد من از سپاه گیری بزارم خانخانان آن
 شمشیر را یکی از تو چپان خویش سپرده و دست او را گرفته در یک نیکه بهلگو خود داد و پرسشها پدران شفقانه فرمود و انواع طعمه
 اشربه و حلویات ترتیب داده میزبان او در ابر تناول مستلذات غیر که ترغیب میکرد و نشاط و اینساط ملائمت تمام اظهار نمود
 بعد از فراغ طعام سرانجام در میان آورده عهدنامه نوشتند و خانخانان شمشیر بکینه بند و بار آن مرصع از جواهر قیمتی بود از سر کار خود طلبید بر میان
 او دست و گفت شما چون طریق دوستخواهی چنتیاده کرده اید این ستمی از جانب شاهنشاهی بر بندید و ولایت نکاله را چنانچه التماس
 خواهیم کرد موافق آن فرمان عالیشان خواهد آمد و اقسام تکلفات بجا آورده و اششای غریب و اجناس نفیس گذرانیده او را
 حضرت فرمود و مجلس بگیری و شکفتگی گشت و خانخانان بتاریخ دهم شهر صفر ۹۸۳ ثلث دهمین و ستمانه مدار اندک گذرانده
 عریضه مستطیله با جبرالونشت و فرمانی مضبوط صادر او با طلاع فاخره که همیشه مرصع و اسپ تازی با زین و لحام فرستاد و در حاکم

بنگاه را برای درویش او باز گذاشته زمام مطلق العنانی بکفایت او باز نهادند و در شانزدهم ماه جمادی الثانی
این سال حضرت قطب الاقطاب ارشاد پناهی ولایت ملاذمی قایم مقام خویش ربانی قطب صدیقی شیخ محی الدین عبد
القادر جیلانی میان شیخ داود جنبی وال از عالم فانی بخت عدن خرامیده یا شیخ داود ولی تاریخ یافتند و فقیر کمال
تنگاد یافت و بعد از مراجعت از صغر جبر در یاد وی قعه نشاندند اثنی و ثمانین و شصت عبادتخانه مشتمل بر چهار ایوان نزدیک
خانقاه جدید فتحپور واقع شده تفصیل آن چون خالی از تطویل نیست انشاء الله تعالی تقریباً جای نوشته خواهد شد
دورین ایام شیخ ابوالفضل خلیف شیخ مبارک ناگوری که او را طامی مینویسند و انش در جهان انداخته و چراغ صبا حیان که حکم
چراغ گرفتن در روز روشن داشت روشن گروانیده و مقتضای متن مخالفت تصوف مخالفت جمیع اعمرا بنحو قرار
داده که درستی بر میان بست بسته بیدرگاه آمده ملازمت منشی ساخت و تفسیر آیه الکرسی که وقایع و نکات قرآنی در آن
خیله درج شده و میگویند تصنیف و آگوش بود گذرانیده عمر خمیسین یافت و تفسیر گبری تاریخ آن شد و از برای مالش گوش
ملا مان فرعون صفت او را بر خلاف چهره داشت که از فقر داشتند خاطر خواه یافتند و باعث برین مخالفت و درستی آن بود
که در زمان گرفتن اهل بدعت قبل ایشان مثل میر حبشی و غیر ایشان شیخ عبد الباقی و مخدوم الملک و سایر علما متفق اللفظیه یعنی
شده بعرض رسانیدند که شیخ مبارک هند و نیز اهل بدعت است و خصال و فضیلت کوته گرفته در پی دفع و رفع
اوشده محتسبان برای حضار شیخ فرستادند و چون شیخ با پسران مخفی شده بود نهر مسجد او را شکستند و شیخ اولاً التجاب شیخ
سلیم حبشی فتحپوری که در اوج جاه و جلال بود برده التماس شفاعت نمود شیخ سلیم بدست بعضی از خلفای خویش پاره شریک
فرستاده پیغام داد که صلح بحال شما فرار ازین دیار است و رفتن بکرات چون از اینجا نوسید گشتن بزمیر از غریز که متوسل شده
او تعریف ملای درویشی شیخ مبارک و فضیلت اولادش بعرض رسانیده گفت که مردی متوکل است و زمینی انعام از شما
دارد و بنامیدن آن فقیر چون باشد تا از سر ایدار او بر فاستند و زمانه در اندک مدت بحکم ایشان گشت و شیخ ابوالفضل بحال
بادشاه و زور خدمت و زمانه سازی و بیداری و مزاج شنگ و خوشامد باقصی الغایت در وقت فرصت انجاء را که سعایت سومی
ناشکوره کرده بودند باقی و حوه رسوا ساخت و باعث استیصال آن کینه قلعه بلکه موجب تخریب جمیع عباد الله از شاخ
و علما و عوام صلحا و ضحفا و ایام و بربیدن مدد معاش و وظایف ایشان گشت و بزبان حال و قال بنویسند می گفت که ما
یارب بجهانیاں دیلی نفرستد و فرودان پویش پیللی نفرستد و فرعون و شان دست بر او رسد و موسی و عصا و رود نیلی بفرستد
و چون بر سر این وضع فتها و ظلمها برقا و این باعی بیشتر بر زبانش میرفت رباعی آتش برود و خویشتن در خون خویش و چون خود
زده ام چه عالم از دشمن خویش و کس دشمن من نیست منم دشمن خویش و ای وای من دست بر من خویش و اگر دشمن
بخت سخن مجتهدین را می آورد می گفت که سخن فلان حلوانی و فلان کفش دوز و فلان جرم گر بر با حجت می آرید و نفی هم
شاخ و علما و ساز دار آمد و در دست نهصد و هشتاد و سه عمارات عبادتخانه تمام یافت و منشأ تعمیر آن این بود که چون
چند سال فتوحات عظیمه و غریبه در پی روی نمود و دایره ملک بر زمین پدید آمد و کار با بر وفق مراد گشت و
مخالفی در جهان نماند و آشنای بقرا و مجاوران آستان رفیع ایشان حضرت معین بن قیس آمد سره العزیز بهم رسانید
التر اوقات بمباحثه قال الله و قال الرسول می گذشت و سخنان تصوف و مذاکره علمی و تحقیق مسائل علمی و فقهی و غیر آن
مصرف میشد و بیشتر شبها بگذردای غریب و خولی با سم با بود با مادی که ملقن باقی شده بودند اجیامی یافت و تعظیم منعم

حقیقی در دل قرار گرفت بحسب ادای شکرانه بعضی از آن نعمت‌ها به طریق نیازمندی و در شهری تنها بر تخته سنگی از حجره کهنه که در
جوار محلهای بادشاهی از آبادانی بکیس و افتاده بود نشسته بر آفتاب مشغول می شدند و فیض مهر کمربند و چون شنیده بود که سلیمان
کرانی حاکم بنگاله در اسرار با صد و پنجاه نفر از مشایخ و علمای نامدار نماز تجمیعی بجا می آورد و با وقت با دعا و صحبت با ایشان داشته
تفسیر و تذکیر می شنید و بعد از ادای نماز با دعا و هجرت ملک داد و سنگ سپاهی و رحمت می برداخت و توزیع اوقات نموده بقیع
تجویری می کرد و خبر آمدن سیزده اسلیمان نیز که بادشاهی بود صوفی مشرب و صاحب حال و مرد پندگرفت از بدخشان در میان بود تا بر
چندین بواعث و ادعی همان حجره شیخ عبدالقادر نیازی سهرندی را که سابقاً ارادت بشیخ اسلام حشمتی آورده آخر در زمانه
مهدویه در آمده بود چنانچه شیخ از آن ایراد یافت تعمیر شده در هر چهار طرف آن ایوان ساخته و وسیع و عمارت و صفا
النوب تلاء و نیز با تمام رسید و آن حجره را عبادتخانه نامیدند که آخر رفته رفته عبادتخانه شد و ملا شیره در آن باب قضیه
گفته از آنجمله این بیت است بیت دین ایام دیدم جمع با اموال قارونی عبادتگاه فرعون عمارتگاه
شدادی و بعد از ادای هر نماز جمعه از خانقاه جدید شیخ اسلام آمده مجلسی در آن بعد ساخته غیر از مشایخ وقت و علماء و فضلا
با چندی از مقربان و ندیمان مخصوص دیگری را می طلبیدند و از هر قسم سخنان افادت و استقاوت سه رقت تار و زری
جلال خان قورچی که مرئی و وسیله ملازمت فقیر بود در آنجا مکالمه و محاوره عرضه داشت که در آنجا بدین شیخ ضیاء الدین ولد
شیخ محمد غوث رفته بودم بر مردم ایشان فقیر آنچنان استیلا یافته که روزی در مجلس چند سیر نخ و طلبیده باره غذای خود
ساختند و پاره من دادند و پاره دیگر برای حاکمان فرستادند از اجتماع این خبر متاثر شده بر سرالتفات آمده شیخ
منیاء الدین را طلبیده در عبادتخانه منزل برای او تعیین نمودند و بر شب جمعه طایفه سادات و مشایخ و علماء و امرای احمد
میفرمودند چون بر سر شستن و تقدیم و تاخیر بقیعها از بیجا طاهر شد مقرر ساختند که امرای جانب شرقی و سادات در غرب
و علماء در جنوب و مشایخ در شمالی بنشینند و خود نوبت نوبت در آن صفوف آمده و صحبت بآن جماعه داشته تحقیق
می نمودند و انواع خوشبوی بکار می بردند و زری شمار بابل استحقاق که بوسه می مقربان و اسباب می توانستند رسید فراخور
حسب و قابلیت می بخشیدند و کتابهای نفیس بسیار از اعتماد خان گم است که در دست گمراخت داخل خزانه عامه شده بود
بر علماء و فضلا بنفس خود تقسیم می نمودند و از جمله کتاب که فقیر دادند یکی از او که مشکوٰۃ بود زیادت یک فصل از
مشکوٰۃ الافکار و آنچه فاضل آمد با مراد و در طلب اجناس که آنرا از ارباب عسکری زوال و تخریب نمیده بودند میدادند
که کردن علماء زبان بر آمده او از نامی بلند و دیده بسیار ظاهر شد و این معنی بر خاطر اشرف گران آمده فقیر فرمودند که من بعد
از بیجا همه بر گرد آمده که سخن تا معقول می گوید بعضی رسان تا از مجلس بر خیزانیم آهسته آهسته باین خان گفتیم برین تقدیر
اکثری را باید بر خیزانند پس میگردید آنچه گفته بودم بعضی ساند خلی سبب شده این سخن را مقربان نقل کردند و مخدوم ملک
مولانا عبدالقادر سلطانپوری را بقصد ایذا در آن مجلس می طلبیدند و حاجی ابراهیم و شیخ ابوالفضل که نواده بود و حالا مجتهد دین
و ندیم نوست بلکه مرشد بحق و داعی مطلق بود دیگر احداث را مباحثه او سر میدادند و تخلیط در سخن او می کردند و درین
میان بعضی از مقربان نیز بحسب اشارت در مقام کاوش و کاوش و تراوش در آمده از و چیزهای غریب نقل میکردند
و مضمون آیه کریمه و شکر من بچواری از ذل التمسیر و حق او درست نشست از آنجمله شیخ خاتمان گفت که مخدوم ملک
فتوی داده است که حج رفتن درین ایام فرض نیست بلکه مستحب بزه کار است و چون وجه پرسیدند و لیس

که زاننده که راه که سحر در عراق است و کجرات در راه خشکی ناستر از قزلباشان باید شنید و براه دریا قول دهند از قزلباشی گرفته
 زبونی باید کشید و در آن عهد نامه صورت مریم و عیسی علیهما السلام تصور کرده اند و آن حکمت پرستی دارد پس
 بهر وقت قدر ممنوع باشد و دیگری جمله اسقاط زکوة مال که در آخر هر سال مجموع خزانة خود را بمنگوه می بخشید و پیش از خوان
 حول کامل استواری نمود و جمله غیر این نیز که حیل نبی موسی پیش آن شمرنده است و همچنین نخست و زراعت و خجاست چها
 و مکاری و دتیا داری و ستیگاری او که مشایخ و فقرا و دیار خصوصاً بایمه و اهل استحقاق بچاب نموده بود یک یک
 بطور پیوست و سرپوشه بیلبلی السرا بر ضمایر ظاهر گشت و حکایاتی که شتمبله انواع امانت و استحقاق و بدست او بود تقریر میکرد
 و قرار چنان یافت که جیر او قرا آورد بکه مغممه باید فرستاد و چون از او پرسیدند که بر شما چه فرض شده جواب داده که
 در آن ایام شیخ عبدالبنی در پهن جابه و جلال و محمد و م الملک در آغاز میوط و زوال بود و بادشاه از غایت تعظم و
 احترام گاه گاهی بجهت استماع علم حدیث سجانه شیخ میفرستند و یکد و مرتبه گفتش پیش پای او هم مانند و شانزده بزرگان از حرم
 تعلیم او نهادند تا سبق چهل حدیث مولوی محمد می مولانا عبدالرحمن جامی قدس الله تبارک و تعالی از صفحیات
 اینکه با وجود زدن کوس محدثی و دعوی حافطی و امامی در آن علم شریف حدیث الحرمه سوو لطن را که مرگودگی میداند که بجای
 و زای مجرب است نجا بجمه و رای مهله تعلیم داد و سالها برین گذشت تا در هنگام انحراف مزاج بادشاهی از دور جهت طایفه
 ملایان نیز از عزیزان که ایمنی را خاطر نشان ساخت که مهارت او در علم حدیث که بان می نازند باین میان بود نهایتش او را
 باین درجه رسانید و بدین تقریب قلب عادات چون قلب حقایق روی نمود و نعوذ بالله من الجور بعد الکور
 و درین ایام ترجمه کتاب حیوة السحوان را که نقیب خان اکثر اوقات در ملازمت میخواند و معنی آن خاطر نشان می ساخت
 بشیخ ابوالفضل فرمودند و شیخ بسیار آنرا ترجمه بفارسی ساخت و درین سال حکم فرمودند که ایمه جمیع ممالک محروسه تا فرامین
 بدو معاشش و اوقات و ادارات خویش با مضای مصدر زمر رسانند که در بیان بچراوند پسند باین طایفه اهل استحقاق از
 اقصی مشرق بود و بیهند تا ولایت بکر بلازمت رسیده بر کس را که جامی قوی از او مقتدر باین مهم سازی حسب المدعا
 ساخته و کسی را که این مرتبه میسر نبودی بسید عبدالرسول و سایر و کلامی شیخ تا فرانشان و در بانان و سائیسان و حلال الحوزان
 نیز شتوهای کلی دادی و کلیم از ان ورطه بدر بردی و بی این برد و صورت در تہ چوب پایمال شدند می و بسیاری از ایمه نامراد
 در هوای گرم در ان از دحام عام جان سپردند و اینخبر بادشاه رسیده از فرط تعظیم و علو شان آنصدا در عالیقدر بر روی او
 نمی توانستند آورده و بر وقتی که در سندها و جلال می نشست و امراء عالیشان اهل علم و صلاح را در دیوانخانه او بطریق شفقت
 می بردند و او از راه شناعیت پیش آمده که کسی را تعظیم میکرد و بعد از سبالغ و الحاح و عجز بسیار بمرس بدایه و دیگر کتب مستسا
 شتابناکیش تا صد میگه کم و بیش تجویز می نمود باقی زمین را که از سالها باز متصرف بودند نیز با عاصه مجاہیل و مخاذیل
 نامند و انرا نیز زمین ابتدای تقضیل از خود رسیداد باین تقریب قیمت علم و علم روز بروز کسا و یافت و در عین دیوان چنان
 بعد از نیم روز بر کرسی نمود نشستند و ضوم می ساخت قطرات آب مستعمل او همه پرسو روی و جامه امراء کبار و سفریان بلند
 مرتبه می افتاد و هیچ تحاشی از ان نداشت و ایشان از جهت کار سازی فقیران ایمنی را بر سپید اشتند و تملق و چاپلوسی و
 خوشامد و لچومی بصر نو عکس منجواست تزل می نمودند و در وقت کار از او بچر و برده بود بر او و در سار و ششانی اکثر
 قاضی و حکمهای کند که بگشتندش و هرگز در زمان هیچ بادشاهی اینقدر تسلط و تصرف و استقلال هیچ صدری اوست نداده

بود و در آن ایام فقیر را امام ساخته حکم کردند که خدمت دافع بکنند و خرجی غیر معتمد داده اول دله فرمودند که موافق منصبی
 اسبان بدان رساند و شیخ ابوالفضل که بعد از آن تزدیکی رسیده و بر دو چنانچه شبلی در حق ضیاء قدس الله روحها گفته که
 یک فنور برآمده ایم از نهایت زیرکی و زمانه سازی فی الحال اقبال نموده شروع در دافع محله کرده در خدمت سجده شده
 تا آخر منصب دویاری و درجه وزارت رسید و فقیر ابوبکر تجربی و سیاده لوحی نوکری نتوانستم قرارداد و این شهر نصیحت
 که یکی از سادات انجوار حسب حال خود گفته بیادند مراد اخلی سازی و پیوستگی بمبینا و مادر باین نیستی و و کمان
 این بود که قناعت که نفس بفضیلت پیچیدی مدد معاش که خواهند داد نموده در گوشه سلامت عاقبت بخشگولی علم و آزادی
 شیوه نامرادی خواهم داشت جاه دنیا مطلب دولت فانی بگذاره جاه دین بسن بود و دولت اسلام ترا
 و آن خود بپسرنشد و در ماه شوال نهصد و هشتاد و سه بعد از طلب رخصت و عدم اقبال بران و بخشیدن سبب
 مقدار نهار بیکه زمین که در آن زمان کلی می نمود موافق علقه بیستی بجهت ناسازگاری صدور و بددوی ایام مقرر ساختند
 و در سرمان بصیغه مدد معاش در میان آوردند و بر چند بعرض رسانیدم که بانیقدر زمین پیوسته در خدمت نمی توانم بود و فرمودند
 که نیز در لشکر یا بجد و انعام خواهم کرد و شیخ عبدالبنی گفت که از امسال و اقربان شما هیچکس را انیمقدار مدد معاش ندادیم
 و آن امداد با تا حال که بسنت و دو سال باشد در پرده مشیت مانده و ورق گشته غیر از یکد و بار صورت نیافت و آن بحد
 سرایی بیش نبود و خدمت های بی نتیجه و قید های مهمل که خلاص از آن موقوف بلطیفه غیبی است برگردن افتاد بیست یا و طریا
 وصل تو یا مرگ رقیب : بازی چرخ ازین بگذر سه کاری بکن در ضیاء بقضاء الله و و اصبرنا علی بلا و الحمد و شکرنا
 علی النعماء الله بیست بهمه حال شکر باید کرد و چه که مباد ازین تیر گردد و این قطعه فتنه ای که در حق
 حیرتی سحر فندی در زمان التفات شاه طهماسب گفته مناسب فتنه لیسای بنده است که قطعه من ز خاک
 عرب و حیرتی از ملک عجم به برد گشتیم با طهار سخن کام طلب به یا قتیتم از دو گرم پیشه مراد دل خویش : اوزر از شاه
 عجم من نظر از شاه و عرب به چون دنیا و با فیه معلوم است امید از کار ساز بنده نواز اینست که عاقبت بخیر باش
 و ختم کار بر سعادت ایمان شود ما عهد کم بنیقد فرأ عهد اللهد باون سه امید از گرم ای کار ساز با اینست
 که ناسب نسازی امیدواران برده و اول سلسله که درین ایام پرسیدند این بود که چندین اصیل را در کج آوردن
 درست باشد گفتند که بیشتر از چهار صره در عقد واحد جمع توان کرد فرمودند که چون در عنفوان جوانی معتد باین سلسله
 بنویسیم آنقدر که خواستیم ز نایق آزاد و بنده جمع کردیم حالا علاج آن چه توان کرد هر کدام چیزی میگفتند فرمودند روزی از
 شیخ عبدالبنی شنیدم که بیگفت یکی از مجتهدان تاشدن بخون کرده هست معروض داشتند بی این ابی لیلی مجتهد برین گفته
 است و بعضی نظر بر ظاهر عمارت قوله تعالی فَاذْكُرُوا الْاٰطَابَ الَّذِيْنَ كَفَّمْنَا مِنْ النَّبَاتِ وَالتَّلٰثِ وَرَبَّاعِ تَابُوهُ زَن
 هم رواد داشته اند اما این روایتها همه مروجهست و عمل رانی شاید و شیخ عبدالبنی را پرسیده فرستادند و همین طور
 جواب داد که من بیان اختلاف میگردم نه آنکه فتوی با باحت آن داده باشم و انیمعنی بر طبع باد شاه گران مانده
 فرمودند که برین تقدیر شیخ با با اتفاق و رزیده بود که آترمان چیزی دیگری گفت حالا دیگری گوید و این تخم در دل
 جا گرفت و بعد از او و بدل بسیار و جمع روایات مستنوعه فتوی دادند که بطریق متعدده القدر زن که میسر باشد خواستن
 مباح است و این در مذموب امام مالک رحمه الله جایز است و شیعه خود فرزند می را که از متعه پیدا میشود بیشتر از غیر

نذرانید که راه مکه منحصر در عراق است و کجرات در راه خشکی ناست از قزلباشان باید بشینید و براه دریا قول و عهد از قزلباشی گرفته
 زبونی باید کشید و در آن عهد نامه صورت مریم و عیسی علیهما السلام تصور کرده اند و آن حکم بت پرستی و اوست
 بهر دو تقدیر ممنوع باشد و دیگری حیل استقاط زکوة مال که در آخر هر سال مجموع خزانة خود را بمنگوهی بخشید و پیش از چنان
 حل کامل استواری نمود و حیل دیگر این نیز که حیل نبی موسی پیش آن شمرته است و همچنین خست و زراعت و خبانت و خبانت
 و مکاری و دنیا داری و ستمکاری او که مشایخ و فقرا و دیار خصوصاً بایمه و اهل استحقاق بچاب نموده بود یکبار
 بظهور پیوست و سروریم تبلی السرا بر ضمایر طاهر گشت و حکایاتی که شتم بر انواع امانت و اشتقاق دیند بهت او بود تقریر میکرد
 و قرار چنان یافت که حیرت او را در بکه مغظمه باید فرستاد چون از او پرسیدند که بر شما چه فرض شده جواب داده که فی
 این ایام شیخ عبدالبنی در چین جابه و جلال و محمد و مملکت در آغاز مبطوط و زوال بود و بادشاه از غایت تعظیم و
 احترام گاه گاهی بجهت استماع علم حدیث سجانه شیخ میفرستند و یکدو مرتبه گفتش میشد و او هم مانند و شانزده بزرگ از حرم
 تعلیم آنها دند تا سبق چهل حدیث موسی محمدی مولانا عبدالرحمن جامی قدس الله نبره العزیز سگفت و از مضحکات
 اینکه با وجود زدن موسی محمدی و دعوی حافظی و امامی در آن علم شریف حدیث الخرم سو و الوطن را که هر کوهی میداند که بجای
 وزای مبرهست نجا، بجهت و رای مهمل تعلیم داد و سالها برین گذشت تا در هنگام انحراف مزاج بادشاهی از دور حجت طایفه
 ملایان نیز را عزیز کرد که این معنی را خاطر نشان ساخت که مهارت او در علم حدیث که بان می نازند باین میان بود نهایتش او را
 باین درجه رسانید و بدین تقریب قلب عادات چون قلب حقایق روی نمود و بعد از آن الجور بعد الکور
 و درین ایام ترجمه کتاب حیوة السحوان را که نقیب خان اکثر اوقات در ملازمت میخواند و معنی آن خاطر نشان می ساخت
 بشیخ ابوالفضل فرمودند و شیخ مبارک آنرا ترجمه بفارسی ساخت و درین سال حکم فرمودند که آیمه جمیع ممالک محروسه تا فرامین
 بدو معاشش و اوقات و ادارات خویش بامضای مصدر نرسانند که در بیان بجزانند پسند باین طایفه اهل استحقاق از
 اقصی مشرق بود و بیهند تا ولایت بکر بلازمت رسیده سر کس را که حامی قوی از امامه مقتدر باین مهم سازی حسب المدعا
 ساخته کسی را که این مرتبه میسر نبودی بسید عبدالرسول و سایر و کلامی شیخ تا فرانشان و در بانان و سائیسان و حلالوزان
 نیز شتهای کلی دادی و کلیم از آن ورطه بدر بردی و بی این بر دو صورت در تہ خوب پایمال شدندی و بسیاری از آیمه نامراد
 در بوای گرم در آن از دحام عام جان سپردند و این خبر بادشاه رسیده از فرط تعظیم و علو شان انفسه در عالیقدر بر روی او
 نمی توانستند آورد و هر وقتی که در سندها و جلال می نشست و امراء عالیشان اهل علم و صلاح را در دیوانخانه او بطریق شفقت
 می بردند و او از راه شتاعت پیش آمده که کسی را تعظیم میکرد و بعد از مبالغه و الحاح و عجز بسیار بدرس بدایه و دیگر کتب مستسا
 مثل نهایتش تا صد بیگم و پیش تجویز می نمود باقی زمین را که از سالها باز متصرف بودند نیز باین عا سه مجاہیل و مخادیل
 نامند و انرا نیز زمین ابتدای بتفضل از خود میداد باین تقریب قیمت علم و علم روز بروز کسا و یافت و در عین دیوان چنان
 بعد از نیم روز بر کرسی نمود نشسته و ضوم می ساخت قطرات آب ستمل او همه بر سر و روی او جامه امرا و کبار و سفیران بلند
 مرتبه می افتاد و هیچ تحاشی از آن نداشت و ایشان از جهت کار سازی فقیران ایمنی را بر میداشتند و بملوک و جاپلوسی و
 خوشامد و دلجوئی بجهت نو عی که منجواست تزلز می نمودند و در وقت کار از او بچه منور برده بود بر او روند و در وقت کار از او بچه منور
 قاضی و حکمهای کند که بکشندش و هرگز در زمان هیچ بادشاهی اینقدر تسلط و تصرف و استقلال هیچ صدری اوست نداشت

بود و در آن ایام فقیر را امام ساخته حکم کردند که خدمت دافع بکنند و خرجی غیر معتد به داده اول و بلکه فرمودند که موافق منصب سستی
 اسبان بدان رسانند و شیخ ابوالفضل که بعد از آن نزد یکی رسیده و مرد و چنانچه شبلی در حق جنید قدس الله روحها گفته که
 یک فنور برآمده ایم از نهایت زیرکی و زمانه سازی فی الحال اقبال نموده شروع در دافع محله کرده در خدمت بجا شده
 تا آخر منصب دویزبازی و درجه وزارت رسید و فقیر ابوبکر بجزیگی و بسیاری لوجی بود که می توانست تمام قرارداد و این شهر بفرساید
 که یکی از سادات انجوا حسب حال خود گفته بیاد رسد مراد اعلی سازی و سستی به سبب سناد ما در باین نیستی و ولما
 این بود که قناعت که نفس بفرستد بجزی می مدد معاش که خواهند داد نموده در گوشه سلاست و عاقبت بمشغولی علم و آزادی
 شیوه نامرادی خواهم داشتند جاه دنیا مطلب دولت فانی بگذارند جا به دین بسن بود و دولت اسلام ترا
 و آن خود میسر نشد و در ماه شوال نهصد و هشتاد و سه بعد از طلب رخصت و عدم اقبال بران و بخشیدن سپهر
 مقدار هزار بیگه زمین که در آن زمان کلی می نمود موافق علوفه سستی بجهت ناسازگاری صدور و بددوی ایام مقرر ساختند
 و در سرمان بصیغه مدد معاش در میان آوردند و هر چند بعرض رسانیدم که بانیقدر زمین بیوسته در خدمت نمی توانم بود و فرمودند
 که نیز در لشکر یا بدو و انعام خواهیم کرد و شیخ عبدالبنی گفت که از اسسال و اقتران شما سچکس را این مقدار مدد معاش نداده
 و آن امداد با تا حال که میت و دو سال باشد در پیره مشیت مانده و ورق گشته غیر از یک و بار صورت نیافت و آن بعد
 سرایی بیش نبود و خدمت های بی نتیجه و قید های مهمل که خلاص از آن موقوف بلطیفه غیبی است برگردن افتاد بیت یا و طریا
 وصل تو یا مرگ رقیب و بازی چرخ ازین بگذر و سه کاری بکنند رضیا بقضاء الله و واصبرنا علی بلائ الله و شکرنا
 علی النعماء الله بیت بهم حال شکر باید کرد و چه که بساد ازین تیر گردد و این قطعه فضاوی یعنی ادای که در حق
 جبری سمرقندی در زمان التفات شاه طهماسب گفته مناسب فضولیسای منده است که قطعه من ز خاک
 عرب و جیرتی از ملک عجبم و هر دو گشتم با طهار سخن کام طلب یا قیتم از دو کرم پیشه مراد دل خویش و اوزار شاه
 عجم من نظر از شاه عرب و چون دنیا و با فیها معلوم است امید از کار سازنده نواز اینست که عاقبت بخیر باش
 و ختم کار بر سعادت ایمان شود ما عندکم یقین و ما عند اللدیان امید از کرم ای کار سازان اینست
 چه که ناسب سازنی امیدواران بر او اول سسله که درین ایام پرسیدند این بود که چندان اصیل را در کالج آوردن
 درست باشد گفتند که بیشتر از چهار صبره در عقد واحد جمع توان کرد فرمودند که چون در عتفوان جوانی معتد باین سسله
 بنویسیم بمقدار که خواستیم زمان آزاد و بنده جمیع کردیم حالا علاج آن چه توان کرد هر کدام چیزی سیگفتند فرمودند روزی از
 شیخ عبدالبنی شنیدم که میگفت یکی از مجتهدان تان تان بجزیره هست معروض داشتند علی این ابی لیلی مجتهد برین گفته
 است و بعضی نظر بر ظاهر عمارت قوله تعالی فَاِذَا كُنَّا لِلْأَرْضِ نَا نَسْفُكُهَا نَسْفُكًا مِّنْ تَلَاتٍ وَرَبَّاعٍ تَابَعُونَ
 هم رواد داشته اند اما این روایتها همه مرچو هست و عمل را نمی شاید و شیخ عبدالبنی را پرسیده فرستادند او همین
 جواب داد که من بیان اختلاف میگردم نه آنکه فتوی با باحت آن داده باشم و انیمعنی بر طبع باد شاه گران آمده
 فرمودند که برین تقدیر شیخ با مالفاق و رزیده بود که آترمان چیزی دیگری گفت حالا دیگری گوید و این تخم در دل
 جا گرفت و بعد از او و بدل بسیار و جمع روایات مستنوعه فتوی دادند که بطریق متعده القدر زن که میسر باشد خوانستن
 مباح است و این در مذمت امام مالک رحمه الله جایز است و شیعه خود فرزند می را که از متعه میدا میشود بیشتر از غیر

دوست میدارند بر عظمی سنت و جماعت و در نیجام سخنانی که گذشت و محلی از ان در سخبات الرشید مذکور شده و موافق
 امام مالک را نقیب بجان نمود که در اینجا تصریح حدیثی بر منبع متعه است و کرده و شبی قاضی یعقوب و شیخ ابو الفضل و حاجی
 ابراهیم و یکدیگر و دیگر از علماء و محققان انوب تلامذ و در تلامذت نشسته بودند شیخ ابو الفضل معارضن مشایخ شده روایات
 والد ماجدش جمع کرده بود در نظر او بود درین اثنا فقیر اینر طلب داشته پرسیدند که شما در غنیاب چه میگویند عرض کردیم که مال
 چندین روایات مختلفه و مذاهب گوناگون بیک سخن تمام میشود متعه نزدیک امام مالک محرم است و شیعه با اتفاق مباح
 و نزدیک امام شافعی و امام اعظم رحمه الله علیهما حرام مگر آنکه قاضی مالکی مذیب حکم با بضا بر آن بکند از زمان مجتهد امام اعظم
 با اتفاق مباح میشود و غیر این همه قبیل و قال و جنگ و جدال است این سخن بسیار مستحسن اقتاد قاضی یعقوب در غنیاب پیر
 خند در هم میگفت باومی گفتیم که امری مختلفه میباشد بقضای قاضی معجم علیه السلام کرد و شما درین سخن اید و برین دعوی
 مستند قرائت که گفته را گفت امام که مستشهد ساخته تا تایدات و یکدیگر بسیار آوردم و قصه رفتن شیخ سها و الدین مذکر تا ملتان
 در بغداد و ملازمت شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی قدس الله روحهما و اخذ قراه فاشحه مجتهد شافعیه
 از ان بزرگ و طعن علمای رسمی و در حق ایشان و اصنامی روایات حوازلکه آتشان این فعل از قصبات و علی تفصیل
 پای نمودم معقول شد و قاضی یعقوب بجز گفت پس من چه گویم مبارک باشد مباح است با و شاه فرمود که قاضی حسین بن
 مالکی را درین ستمه قاضی ساختم و قاضی یعقوب از امر و مغزول باشد و فی الحال قاضی حسین را او کیل ساختند
 او موافق مذیب خویش سجا از متعه هم حکم کرد و پیران را از صدر تا مخدوم الملک و قاضی و غیر ایشان ازین کار بیا
 حالتی مجتهد روی داد و ابتداء از ان و حمد خریف ایشان شد و متعاقب انی واقعه چند روز مولانا علل الدین ملتان
 که مدرس مشهور بود و معاشش تقیه بود از اگر طلبیده معبد و قضای ممالک منصوب ساختند و قاضی یعقوب را کور فرستادند
 تا قضای اقصیه کند و از آنز باز راه خلافت و اختلاف باز شد تا زمانه که نوبت با جتهما رسید و هم خبر افتاد
 ما شاء الله تعالی و در همان ایام شیخ عبدالبنی و مخدوم الملک را فرمودند تا تحقیق نموده خبر بپندار
 مقر ساختند و فرامین با طراف نوشتند و آن حکم چون نقش بر آب زو و بر طرف گشت و در همان ایام رسیدند که اگر لفظ
 الله که در هر ازوک و در سکه نقش فرماییم جو سنت اکثری جواب دادند که نوبت بخلاف حاجی ابراهیم که گفت چون از
 ترکیب احتمال و یکدیگر هم دار و اگر آیه و کذکر الله کتب نقش فرمایند بهتر باشد که شاطح آن احتمال است از نوبت
 فرمودند که این خود معین است که از بنده با کمال عجز و دعوی خداست چه طور ذرت می آید مقصود نامناسب لفظی است
 این رفتار ابانجا نب بر بدن چه معنی داشت و در بنیال پیش از تحقیق ستمه سید محمد میر عدل را که از و ملاحظه تمام
 داشتند بجانب بکر نامزد کرد و اندیدند و تغییر خاصه است و سهراب عنایت فرمودند تا با سخاوت و بعد از چندگاه
 ملک آخرت شرافت رحمت الله علیه بعد از ان میر عدلی نجاسه بود که الی پوینا بکبر قامت بیچکس حسرت نیاید
 نویا بقضای آن زمان این بود میگویند روزی حاجی ابراهیم سر مندی فتوی باباحت لباس سرخ و زعفرانی داد و حد
 ان باب روانه کرد میر عدل در مجلس با و شایخی بدیخت ملعون گفته و دشنامها و او عصاب برای بزود داشت تا بعد از خلاص
 یافت و بعد درین سال حکیم ابو الفتح گیلانی و حکیم جابون که تغیر داده اول جابون قلی بعد از ان حکیم نیام نام او ماندند و
 نورالدین فراری مخلص هر سه بباد از گیلان ملازمت پیوستند و ببادر کلان بر بوزندگی نصرانی نزدیک و فرار نمودند

خوشامدای صریح گفته مانساة در وادی دین و مذہب گرد و پیش پیش رفتند و بدین تقریب علی رسیده بعد از چند کار
 یزدی که او را یزدی میگفتند از ولایت آید با ایشان ملحق شده مطاعن سید و نشان صحابه رضی الله عنهم پیدا کرده و نقلهای
 غریب گفته با و شاه را خواست که بجانب تشیع کشد ناگاه پیچ از مراده و شیخ ابو الفضل و حکیم ابو الفتح قدم بالاترینجا راه از دین نرفت
 ساختند و با تبار مطلق حبی و نبوت و اعجاز و کرامت و شریح نمودگار از پیش بر روند و کفیر بدین مراقتت نخواست نمود
 و آل حال اینها بر کدام بجای خود مذکور شود انشاء الله تعالی و درین ایام قاضی جلال و دیگران را از علی فرمودند تا تفسیر قرآن
 مجید میگفته باشند و در میان علماء برسد آن غوغا بود و در سب چند مستخره را به منجمله می گفت که اگر گاو نزد حق تعالی معظم نبود
 در اول سوره قرآنی چرا مذکور شدی و چون تاریخ خواهی شد روز بروز اعتقاد از اصحاب فاسد شدن گرفت و گام و آخر
 نهادند و تا ز روزه و جمیع بنوات را تقلید بایست نام نهادند یعنی غیر معقول و مدار دین بر عقل گذاشته اند نقل و آمد در رفت
 فزگیان نیز شد و بعضی عقاید بایست ایشان را گرفتند سه به خیالی که عقل شان بنده و چرخ بر عقل اهل آن خند و درین
 سال شیخ بدرالدین خلف صدق شیخ اسلام حقیقی را که صاحب سجاده بود و از نوکری تائب نائب مناتب بدرگشته
 و توفیق یافته داندرا گزیده بر ریاضت و مجاهدت و ذکر و فکر تلاوت مشغولی داشت شبی در عبادتخانه طلبیدند چون برآم
 آداب که پیش این وضع داشت مقید نشد و نشست و برخاستن و حرف زدن ایضا بسیاری بسیار کرده و دوامی دیگر
 نیز متعلق شد از نهایت یاس و عجز تمام بعد از سه چهار سالی خبرنا کرده با جمیع و از آنجا به کجرات رفته و چیده در عربی
 نشسته بوقت حج شرف شد و در آنجا اکثر اوقات روز وصال میگرفت و در سوای گرمی برهنه طواف میکرد تا آنکه شرف
 کعبه وصال و قرب ذوالجلال دریافت **اللهم ادرقنی منہ** کمال از کعبه رفتی بر رویاروی هزاران آفرین مروان
 رفتی و درین سال شیخ بهادان که برهنی بود و انا از ولایت دکن بلازمست رسید و طوعا در غیا شرف اسلام در ایست
 داخل مره خاصه جیلان شد و فرمودند تا بیدارترین را که کتاب چهارم است از چهار کتب مشهور اهل هند که بعضی احکام آن
 موافق ملت اسلام است تعبیر نمایند و فقیران را در زبان هندی لغاری ترجمه سازد و بعضی عبارتهای اف چون اغلاق بسیار
 داشت و معجزان را تعبیر بود و مقاصد مفهوم نمی شد بعرض رسانیدم اول شیخ فیضی بعد از آن بجای ابراهیم رسید
 حکم ترجمه او شد و همچنانکه خاطر خواه بود نوشت و نهان بنا بران باقی نام و از جمله احکام آن اینست که تا عبارت که ای را که
 لام بسیار دارد و تشابه کلمه طیب لاله الا بعد است خوانند سخات نیابند دیگر آنکه گوشت گاو خوردن بشرطی چند مباح است
 و دیگر آنکه میل را در حق کنند و سنوزند و شیخ مذکور بر ابراهیم است در مباحثه غالب آمده همه را الزام داد و باین تقریب درین
 مسکن آمد احمد علی ذلک و در راه شعبان اینسال کلبدین حکیم بنیت با بر باد شاه عمده شاهنشاهی که در سال نهصد و هشتاد و دو
 از اگره با اتفاق سلیم سلطان حکیم بنیت نورالدین محمد میرزا که سابقا در جباله میرخان خانانان بود بعد از آن داخل حرم شاهنشاهی
 نشد و متوجه سفر حج گشته و یک سال در کجرات انتظار کشیده بود و در بان سعادت فائز گشته و چهار حج دریافتند و وقت
 بازگشت و بسبب تباہی شدن کشتی یک سال دیگر در عدن ماندند و بهندوستان در سال نهصد و نو آمدند و از آنجا به
 پنج شش سال این شیوه مستمره بود که یکی از اعیان درگاه را میرعلج ساخته و مردم را از آن عام داده با خبری بسیار
 و زور و تقدیر جنس تحت گرامی بجانب مکه معظمه روانه میکرد و ایندند بعد از آن بر طرف شد و درین سال میرزا سلیمان که از
 پادشاه حکومت مستقل در مدحشان داشته بعد از گشته شدن پسر رشیدش ابراهیم میرزا ملج خنک پسر محمدخان

و فوج کهن جاو و نسیمت میگردد رسیدن قالیخ و عاود ثبات حسب معقوق شایر نیز از این امر میسر بود و خسرو ج و یعنی با وجود حضرت
نام در تلک بدخشان اول در کابل باسید استمداد میرزا محمد حکیم آمد و آن خود صورت نیافت انگاه التماس نمود که بدرقه بدخشان از نند
نخوت گذرانید و باب نیلاب رسایند میرزا با طرافت و نزاکت پیش آمده جمعی را بیدرنگی تعیین فرمود که از سننل اول گرنجیه کابل
رفتند و بموجب آنکه سبب با و اگر در دهر بدیاریستی که که خواری بود سیری و نیستی و در دختر خود را همراه آورده تنها سولی سامان راه دهند
بقدم توکل طی کردند و چند جای افغانان سر راه برو گرفته جنگ کردند و سپنرا تزد و بای بسیار مردانه نمونه خشم دریافت
و بعد تشویش خود را بکنار آب نیلاب کشید و در اسب خاترا و مع علفیه بدرگاه فرستاد و پنجاه هزار روپیه یاد دیگر
اسباب بجهل و چند طویله سپهر عسراقی و در هوار بدست آغا خان خنرا پنجه با استقبال میرزا فرستادند و قبیل ازین راجب
بجگو انداس حاکم لاهور بموجب فرمان تا نیلاب پیشوا رفته بر روز بلوازم ضیافت میسر و اخت و امر او حکام سر راه نیز از سیر
و شمس بمقتضای حکم شراکت هماننداری تقدیم میسرانیدند و باین دستور میرزا را می آوردند در خلال این احوال اعظم خان را که
جان خان اعظم است از کجرات با یلغار طلبید تا درین سحر که حاضر باشد و در چهارم رجب ثلث و شمانین و تسعما ته اربعه بود
شتافته ملازم است نمود روزی بمقرب احداث داغ و معاظه کردی و داد و ستد سیاهی و تجاری احوال رعایا بدعتهای
دیگر ف راستی در میان آورده آنچه دانست از روی انکار میتجاشی گفت و بظاظر اشرف گران آمد و زمانه بموجب عادت قدیم خود
این کلید الحی را بر تافت فرمودند تا چند گاه بگورنش نیاید و عارسان گماشتند تا از ایمان کسی پیش او نرود و بعد از چند روز
در آگره فرستادند تا در باغ خویش در خروج و دخول بر روی مردم بسته متکلف زاویه تنهایی باشد و میرزا سلیمان چون بگوها
متواتر از لاهور بمبته رسید ترمون محمد خان از امرای کبار و قاضی نظام بدخشی که بسند سلیمان او را قاضی خانی
داده از درگاه عاری خانی یافت بود با استقبال رفتند و پانزدهم رجب این سال میرزا سلیمان در حد و فخر رسید
اول اشرف و اکابر صد و وارکان دولت بعد از آن خود با جمیع امرای پنج گروهی پیشوا برآمدند و در آنروز پنج هزار قبیل بعضی بچلیهای
محل فرنگی و بعضی زربفت رومی و بزنجیرهای طلا و نقره آراسته و قطاسهای سیاه و سفید بر سر و گردن او بخت از بر و طرف راه قطار
استاده و اسپان عراقی و تازی با زینهای طلا برین قیاس و میان هر دو قبیل یکجا بچسبند با طلا و بای زرین محل و قماش گاه و آن اوقات
با سر اسنرهای زر دوزی نگا بداشتمند و تمام روی صحرا برینگونه نمون بهار شده و شست کوسنار علس لاله زار چون نظر میرزا از دور
بر شاهنشاهی افتاد بی تکلف فرود آمد و پیش و وید تا تسلیم کرده دریا بد شاهنشاهی زود تراز خانه زین خود را یاد ببرد
زمین گرفته او را با و از تکلفات اسمی و تواضعات رسمی نگذاشتند و بعد از آن عویش گرفتند سوار شدند و میرزا را هم سواری فرستاد
بیرش احوال و تقفد و تلمظت پرداخته در دو تخته نوب طلا و که در دیوار و صحن آنرا با بیانهای منتقش زر گش و فرش
لطیف و اوانی زرین و سایر اقسام اسباب بجهل گرفته بودند پهلوی خود در اورنگ سلطنت جا داده و شاهزاده
را نیز حاضر ساخته ملاقات دادند و بعد از مراجع از اطعمه و اشربه بوعده نهادند و از مال و لشکر که وسیله تسخیر خندان
باشد ستظهر ساختند و خانه در برج هستیا پول که تقارحانه آنجا بوده برای میرزا تعیین کردند و مشبهاد و عباد و
گاه گاهی آمده با شایخ و علمای صحبت میداشت و حال می درزید و سخنان بلند از او شنیده می شد و نماز بیجا اخت
برگز از وفوت نمی یافت در نومی بعد از اامت نماز دیگر اکتفا بد جانم و دم میرزا اعتراض کرد که فاشم چون نخواهید یکفتم در زبان
رسول صلی الله علیه وسلم خواندن فاتحه عقب نماز معمول نبود و در بعضی آیات مکره هم گفته اند گفت مگر در ولایت علم

و علی بنو دند که میخواستند گفتار کتاب کار است بتقلید بادشاه فرمودند که بعد ازین باید خوانند قبول کردند با وجود آن روایت را با
 لراست هم فرمودم و در آن ایام احیاء توره قدیم حقیقیه نموده روزی چند برای نمودن میرزا سلیمان سیدان در دیوانخانه
 یکشیدند و سپاهیان را توابعیان جمع ساخته تکلیف بران طعام رسمی میکردند و چون میسر رفت انهم رفت
 و خانجانشان عا که سنجاب را حکم شده تا پنج هزار سوار و هزار گداز نیزه گداز گرفته خدمت میسر از رفته و بدخشان را از زیر
 شاه سنج مستخلص ساخته میرزا سلیمان بسید و بلا سوار رجعت نماید از قضا آن نقش دیگرگون یافته بودند تا آنکه خبر آمد که
 نسیم خان خانجانشان بعد از صلح داد و بدین لشکال از مانده که آب و هوای آن معتدل است بنیمونی اجل از گنگ گذشته
 و مردم را بگوره کوچانیده برده و آن شخص را که سابق در الملک بنگاله بود و هوای بغایت منضع و متعفن داشت
 تعمیر فرمود و هر چند امر مانع شد و بگوره اسی عجب دل تان نگرفت و نشد جان تان ملول و زین بو باهای عفن زین بسیار با کوزه
 و بیماری بای کوناگون که نام آنها دانستن مشکل است بر افرجه طاری شد و هر روز فوج فوج مردم نقد مستی در باخته بگید
 را و داع میگردند و از چندین هزار کس که نامزد آن دیار نبودند معلوم نیست که صد کس بسلاست با دطان مراجعت
 نموده باشند و چه دانستند که یارب تنری بود و تا کار بجای کشید که اجبار و دفن عاجز آمد و اموات را در آب سرسید انداختند و هر لحظه
 و هر ساعت جرموت امر گوش زد خانجانشان میشد و با وجود آن متعفن نمیکشت و از نازکی فراختر هیچکس قدرت آن داشت
 که بنینه غفلت از گوش او بدر آورد و رخت از آنجا بکشید بیست دل را اگر بپدی و هم در عشق و شواریدش بگذارد و چند
 کوی او تا سرید یواریدش درین اثنا مزاج خانجانشان منعیم خان از منباج اعتدال انحراف دزدیده در حسن بشتاد و چند
 سالگی بعد از اتمام عشره کماله در حضور رجب ششمین و ثمانین و تسعین جواب خود و الله اعلم سحازن یا مالک داد و آن
 جاه و جلال قنن غر و کمال خواب بود و خیال بیست چو عمرت را و فابنود چه یکسال چه صد سالش بود دوران را بقابنود
 چه سرمان چه تماشش و چون وارثی از زمانه آن مال و منال اندوخته چندین ساله را استخفطان برای سرکار دیوان اعلی
 ضبط نمود و بدین مال البخیل لجادش او وارث بیست چه خوش گفت این نکته را نکته سنج که ز زرر کشته عاقبت گنج گز
 و تبا بمشکل مشهور که در زمین بید رخت بید انجیر و ختمیت سایه دار باروزش هسم خان جلا پیر را بان خرافت
 اسد اسر دار خود استبار کرد و ند که بی موت الکر او بعد از وصول این اخبار خانجانشان را از زرگاه قائم مقام خانجانشان
 ساخته و قسای زر دوزی و چاقب طلا و کمر مشیر مرصع با اسپ و زین مطلقا بخشید و بکوه مست بنگال نامسند
 گردانیدند و میرزا سلیمان را خواه بحسب التماس خواه بجهت صلح مالکی قرار دادند که از راه دریای سیف حجاز
 فرستند و مبلغ پنجاه هزار روپی از خزانه و بیست هزار روپی دیگر از خالصه کجرات برات کرده او را رخصت دادند و قلج
 خان را بدرقه ساختند تا از بندر سمورت گذرانند و همسدرین سال زیارت حرمین الشریفین مشرف شده و
 بعین این توفیق و صدق توجه از راه عسراق بازگشته باز دیگر چنانچه بیاید بدارائی بدخشان رسیدند و تورا راه نرفته
 از آن تمودند و درند که زو این در که برو نکشوند و در وقت بازگشت بگذر خود بمظفر حسین میرزا حاکم قندهار که در نیوالا
 آمده و بدرگاه پیوسته داد و دیگر برآید بگری و در بنیال حسین خان مرحوم که فقیر از مردم سپاه معنی باورابطه عظیم قدیم
 و صحبت خالصا مخلصا بود از عمر عمر از نمودن مجلی بداع که با دم اللذات و گردن شکن سپاهی است بعد از لکه کوب آنها
 بخت که برو گذشته بنا بر دیوانگی ظاهر و فرزانی باطن از کانت و کوله با جماع عیاران و مخصوصان خویش که در طوفان

سن سیلاب دریا به چگونگی روی گریز از نوین شستند برآمده و از حد و دباون و سنبه گزشت و از آن گنگ
 به رفته و در میان و آب و مواسان و ستروان آن نواحی که هرگز مالگذاری بواجبی نگردیده و آبگیر دارد میداوند تا بگذرد
 چاه زبون و مغلوب و معیوب چه رسد تا خسته سری بدامن لوه شمالی کشید که در مدت عمر عاشق آن بود و معادن
 نایب نقره راضب العین داشته و پوسته خیال تجا نهایی زرین و سبزه خشت طلا و نقره در کانون سینه کیسه
 در و مالی نمی کنجد می بخت و به نسبت پور که جانست بلند و در کوهستان مشهور چیده بی تو زک احاطه کرد و
 پاشق کجانی کور می تنها نمیرد و روزه قلعه رابسته و دیگر کور و ریان برین قیاس از ترس در مو شخاها در آمده او
 با عیله شرت کازب داده عراقش بدرگاه فرستاد و شاهنشاهی سعیدخان مغول را که نسبت خویشی و جته
 یگانگی و دوستی قدیم با سینه خان داشت در آن ایام از سلطان آمده بود از احوال سینه خان یعنی او پرسیده اند تا کار آورده و چون از
 خط صانته مویشی و مالی که از رعایا تلف شده بود از جانب سینه خان طلبیده اند هم با نموده آن محبت گمانی بنا شد
 و بیگانهی مبدل شد نسبت این عمل دوستان که می بینی بدگمانند که شیرینی پیش از نور موافق ترند و محبت از سایه
 منافق ترند تا آنکه سید شمس میرزا محمود با بهر و سپهران بر سید محمد میرزا و هر دو پیش از آنکه خصمت بگویند یا جمعی از امرای بر سرش
 تا مرد کرد و ایندند و زما سینه خان در جنگ کوهستان نسبت نوزدهم گفت که کاری زیر شاه خورده و خیالی از
 مردم کار آمدنی او ضایع گشته و کاری نساخته از کوه مراجعت نموده و بکشتی کسوار شده از راه دریای گنگ متوجه
 بتیانی که از اهل و عیال او در آنجا توطن داشتند بود و در نواحی کوه بکتیسیر رسیده او را مان زخم منکر آورده و را که حسب
 الحکم در حوالی جهادق محمد خان که از زمان ابتداء فتح هند بلکه از قندهار باز نزاکت مزاج و نصیب کوهی در میان ایشان بود
 فرود آوردند و شیخ بینا رطیب از قهپور در آگره بموجب امر برآبی معالجه او رفت و بعضی رسانید که زخمی محوف دارد و بعد
 از آن حکیم عین الملک افرستادند و فقیرتر در صحبت حکیم بنا بر رعایت جهت قدیم بر حسب خصمت عالی بدیدن او
 فتم در ریافتم و لحظه از روی حسرت ایام گذشته حرفهای آشنائی در دخی اشک آمیز در پیوسته به هر جانمقین مشون
 هم با آن رسیدیم از بیم بداندیش لب خویش گزیدیم به واسطه کوش و لب از راه دل و چشم بسیار سخن بود که گفتیم و
 شدیم در همین آشنایان با دشاهی برای بستن مریم آمدند و میلی بمقدار یک وجب در آن جراحت فرستادند و
 گفتند و آن مرد مردان آن پیش را چون نوش فرورد و اگر در خرم نگرد و زوی هم ساخته به کلفت غمی مینمودیم
 تا گفته از سخن تلخ مردم هست زهر است در دمان و لیم در قسیم هست و آن نیدار قیاسی و ذراع و الپسین بود بعد از آن که
 به قهپور رسیدیم بعد از سه چهار روز رسیدیم که آن مرض منظر اسهال شد و چندان در لویه ریاضت گذاخت که طبع
 الالبین که موجب بشریت و حکم نفس داشت تمام رفت و مس وجودش مذخا من گشته از استن المبالا لکله
 اللصب للذهب یک بر او میت سخت رسو و یک جمله صفات بشره انچا لان ذات بود ما ز جهان ذات شد
 و تا از سعادت شهادت حقیقی و حکمی نصیب نام باشد بموجب حدیث صحیح المبطون شهنشاه در آن کربت
 غربت و بلا و جلا و محنت افلاس هم بعلت زخم کفار و افرار الحرب و هم بقشویس اسهال کبدی از عالم فانی رخت
 بهشت جاودانی کشید مرغ روشن از نفس الدائم المومن نبدا سلا حسی الی ربنا صبرنا صبرنا صبرنا
 بسوی گلزار مقیم نماز و زینحان و جنت نعیم پرواز کرد و سینه نیا بد کسی در جهان کوباند که در نام نیگو بماند

و با آنکه ظلم عالم بر مستحقان و محتاجان می بخشید روزی که سفر آخرت گزید و چه کفن و دفن او را خدمت ملکی ملکات نسیح الدجانی
 قدسی صفات خواجه محمدی بخشید روح الله روح بهر سائیده باعث از واجه تمام دوراگره بمسکن غریبان بامانت سپردند
 بیست و دو سال بگونه خفته توانم دیدم آنرا که مر از خاک بر داشته بود از آنجا در کوستان پیاپی که گورخانه او بود و بود
 چون گنج مدفون ساختند و گنج بخش تاریخ یافته شد چون خبر وفات آن توانگر دل درویش دست را در روز شنبه بیست
 سفر بکر میر عدلی مرحومی مغفوری گفتم زار زار بگریست و بر پاکی جیستی و چالاکی او آفرینیا کرد و گفت اگر کسی از دنیا می رود
 اختیار کند باید که اینچنین کند و رو که حسنینان کرد و رفت از غلام محبت آنم که زیر چرخ کبود و زهره رنگ تعلق
 پذیر و آزاد است و اتفاقاً فقیر را بهر تیر همان صحبت یادگار بود و آنچه از آن بزرگوار در انصاحت فرموده که بازان با شنبه
 معلوم نیست که دیگر شمار او انیم دید گویا اختر گذر بود که همچنان شد بیست تا درین کله کوه سفندی هست و نه نشین اهل کعبه
 محضی مانند که فقیر درت قریب نه سال در صحبت آن یگانه روزگار بودم و اخلاقی که از او در لباس سپاهگیری و دنیا داری با آنکه این
 نام بروحیت محض است و ستم مطلق مشاهده کردم در اکثری از مقتدیان و مرشدان زمانه که مانده اند عشره عشران نمی یابیم و در
 سنی پاک اعتقاد و در پاکیزگی صاحب صلاح و رشاد و در محبت بیعدیل و در شجاعت یگانه دور تو وضع خرد و بزرگ یکسان
 و در بی تعیینی یگانه زمان و در تجربه بی آرایش و در خدمت بی آسایش و در توکل بقیرین و در زهد و خور صد آقرین و اگر او
 درین آیام میبود و سخنان مذہب و ملت با نیجانی کشید زبانی که حکومت مستقل در لاهور داشت استماع از نشأت دارم
 که خدایه او از محبت متابعت حضرت ختم النبیین خیر المرسلین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین نان جوین بود و چندین هزار
 مساجد و مقابر کنه را بنجد مرست فرمود و تعمیر روزی هندوی بصورت مسلمان مجلس او در آمد از تو وضع ذاتی که داشت
 گمان اسلام قیام بر لے آن هند و نمود بعد از تحقیق حال انفعال کشید و حکم کرد تا بعد الیوم جمیع هند و پونا می رنگ مختلف
 بر جامه پای نمود و نزدیک بین آیین بدوزند تا استبازین المسلمین و الکافرین باشد و از خجسته تکریه در عوام مشهور شد و گری
 پیوند را می گزید که بر بیان عربی عبارت از غیار کسفرین معجمه و یار شتاء باشد بر وزن دیار و چند گاه دیگر فرستد بود که کافران موافق حکم
 شرع مطهر بر زمین سوار نشوند بلکه بر پالان نشینند و در سفر حجه رعایت خاطر سادات و اهل علم و فضل که ملازم او بودند و همیشه نشینت
 و بر خاست بایشان بود و برگزید می چله پانی خواب نکر و نماز قهجد با اختیار از وقت نشد چنانچه جماعت و با وجود جاکه لکها و گریه
 از یک سبب و طولی او نبود و گاه گاهی نیز بمرنے و مستحق بخشیده خواه در سفر و خواه در حضر پیاده میماند تا خویشان و غلامان با پای
 دیگری کشیدند و شامی در قصیده گفته بودس سخنان مغلس غلام با سامان و سگند خورده بود که هرگز خزینہ جمع نسا زد و هر وقتی
 که ز غلظتش من آورده می گفت که گویا تیرے و نیزه ایست که در پهلو سے من منجید و تا آنکه بخشیدت در اش نمی بود
 همان لایده نگذرد که پانزده هزار روپیه تاسی حمل هزار روپیه نیز در پر گنه مقطعی کردند و او نادیده برات بر اهل سپاه و سائر مصارف
 قوتش تا کار همه رسید افتاد و نذر داشت که هر بنده که در ملک او در آید روز اول آزاد باشد و عیب از دست زن
 نکاح بند از دستش و نقد و جزا از سکرات میدانت یعنی حرام اعتقاد داشت روزی که شیخ الحدیث خیر آباد سے
 که از مشایخ معتدله روزگار بر جاوه هدایت و ارشاد و طاعت بود تا نزار بر عدم خسنزینہ و احرف و اطراف اموال بخششامی سبب
 بشکرم و اقبال و تضرع در انعام و اتفاق تمیز نموده خواست که ترغیب بر تعمیر آن عادت فرماید این نصیحت موافق طبع
 او نیاید بخشیم آمده گفت که این جمیع اموال که امر بدان میفرماید آیا نیست مغفیری الدعلیه و سلم است پس چاره

نیست و اگر نه از امثال شمار امیران دین چشمداشت این داریم که اگر ماده حرمی هواری نیاید در ما باشد باید که در تنه
 بر قطع و قطع آن ماده بکنید آنکه اسباب خطای فانی را در نظر ما جلوه دهد و ما را در این ساندیدنا و نسیل سافلین زداید
 نخل و شیخ فروردین است قرار برکت آزادگان بگیرد مال نه صبر در دل عاشق نه آب در غربال نه و حقیر اگر چه در جنگ سینه
 هیچ معرکه به راه او نبودم اما در اکثری در جنگهای جنگل مواسات میواسا جداتی از رو و اندام استواری و طلاوتی اندویده اتم که مگر آن
 هلو انان نامدار که اسامی ایشان در افسانههای روزگار بیا و کار مانده داشته باشند قطع نظر از قوت عظمی شکل ملکوت
 شجاعت همین قدر داشته باشند که این شیر مردانه را بود در روز جنگ فاتحه که بجز از جبارت همین بود که با شهادت
 یا شیخ و بر خدی می گفتند که شیخ را مقدم باید داشت میگفت که شوق من بدیدار اعزه گذشته بیشتر است از مخا و نیم باقی مانده بود
 همچنان داشت که اگر بر زمین و تقدیر گنجهای عالم سلطنت روی زمین بر زمین و تسلیم بیشتر و زایل قبر صداری گشت و با صدق این
 قطعه درین روزگار بود قطعه صواب کرد که میدانگر در هر دو جهان بگماند این دو دار امیدیل و بهمال و گریز هر دو بخشیدری او بود
 سخا امید بنده نماندی باین و متعال و گاهی همچنان اتفاق افتاد که چهل و پنجاه اسب عراقی و محسن ترکی از سوداگر یک
 صفتی بیج کرده و همین گفته که لودانی و خدا مصرعه با شتری سبالتغذ و در بنا نرفت و در یک مجلس آنهمه را بیدار ان بخشیده و
 عذر خواسته و در اول آشنائی که فقیر را با او در زمان تعیین لشکر کرده کشکد واقع شده و اگر کسی عراقی یا نصیر و سپهر کرده
 و این گذر ایند و علی بذالقیاس سبیت شاه هر روزم مذید و سخن صد لطف کرد و شاه بزوم دید و در حش گفت و بهم نداد و
 چه توان کرد مصرعه هر که آنچه هست میگویند و چون از عالم میوفاخت برست از یک و نیم لکره روید متها که در قلمن بود
 او ماند و از بیس نیک متعالی که نسبت بقهر خواهان بجای آورده بود به طوما در ضبته خطبار را پاره کرده و از دستش دست کرد
 مغفرت و رضوان و سلام و درود جاودان بر او فرستادند و برای زنده نموده هیچ خصومتی و نزاعی مانند در نه دیگر اموات و قضا
 بفرزندان پیش بناوردند قطع ششکان بین محمد و محمد و سخی امانت و همیشه و حیاتی با جمله مرایان بگزینان
 حوصله شای آنچه ان احسان از کجا آید اما چون خلاصه عمر که عنقوان جوانیست بخلاف این ارذل العمر که هنگام زوال است پیر
 و سرگردانیست در خدمت او گذراننده و تقرب التفات او نشود تا بحسن یافته شهر زمان داشت نمای جهان گشتم
 و توفیق ایصال نعم بنندگان و او از زمین و آسمان حسب الامکان با فتم او ای بحق بعض احسانه و بخان حمیده تذکار را
 بتعرفت بعضی از اوصاف او که از هزار یکی و از بسیار اندک است آری کتم شعر ما ان ملک جت محمد ارجحاً لک
 لکن ملک جت مقالی محمد و موحب عند ذکر الصالحین نزل الرحمة کمال کرده باین ذکر خیر امیدوار جنت عالم
 شامل پروردگاری باشم آید ذکر نعمان کنا آن ذکر هو المسک ما کرمی تیضوح تا شایند که بمقتضا
 آن عهد و برینه کسبته بودم که شمن نیرا او چنانچه منوی و منطوی بود شود و ما ذلک علی الله بعزیز و درین سال قهر را بفر
 خوش آوازی که حکم خوشخوانی طوطی و گرفتاری آن داشت پیش نمازی روز چهارشنبه حکم فرموده داخل آید سبوسا خجند
 و اهتمام حضار در آن شب و روز بخواجه دولت ناظر عقیقت شدند که شخصی لا ذکر و لا انشی حکم شد و محصل
 مانج وقت نماز حاضر باید بود و درین ایام خواجها امین الدین محمود مشهور بخواجه امینا از عالم درگذشت و در این سال که از زمانه
 داخل خزانه عامه شده و در خدی همزی تجده اینسال سفر اجیر واقع شد و از یکسبستور مسعودی و منقذت از دست قرار
 برتر که نمودند و در نیم اناه تحویل حل واقع شد سبیت عامل مهر جوار فو ظند طرح عمل به داخل بود که گفت قال تحویل حل

و شروع در سال بیست و دوم از جلوس نمود و خبر رسید که بعد از فوت مستم خان خانانان امراب مقاومت دادند و از کور و نمانده بجای پور و پینه آمدند و خانجهان بجیت آنکه شکر او هنوز در لاهور است بناست میروند باران فرمان محبوب ترک سجان قلی در باب تخیل بنجان نهفته فرستادند تا در عرض بیست و دو روز قریب هزار گروه را طی کرده هم در اجهر خبر آمد که خانجهان چون بگری رسید با افغانان و او و جنس غلام کرده فتح نمود و قریب هزار و پانصد کس را بقتل رسانید و اسیر گردانیده پیشتر گذشت و در اوایل محرم المکرم ۹۸۲ هجری و ثانیین و استغایه ماننگ و ولد بهگوانداس را در آوردن روضه حضرت محسنیه علی سکاها الحبه برده و خلوت ساخته و پست او نموده و خلعت و اسب با سائر لوازم بخشیده حضرت ساجد دارالحرب گوکنده و گویند که تعلق برانا گنگا داشت فرمودند و پنجاه سوار رقی چه خاصه وجه دیگر تا میان امرابکوگک او نام گردانده و صفحان میرنجشی و غازیخان بدخشی و شاه غازیخان تبریزی و مجاهدخان و سید احمدخان و سید ماشم باره و مفتحان خاصه خیل و دیگر امراب همراه نوشتند و چون فیر ناسه کردی اجیر بجای که سر برده این امرابده بودند بجیت مشایعت قاضیخان و صفت خان رستم شوق غزادر دل سجان نمود و فی الحال باگشته صورتحال بصدر عالیقدر شیخ عبدالبنی شیخ الاسلام باز نموده و سبب تحصیل رخصت بادشاه ساختم اگر اقبال کرو و لیکن عرض را بویکل خود سید عبدالرسول که فضول بود و انداخت چون دور و دراز دید تو سل بنقیب خان که عقد اخوت با و در میان بودستم اول مانع آمد و گفت که اگر سید و سوار این لشکر نمی بود خفت کسی که رخصت می گرفت من بودم خاطر نشان خانم که ساختم که ما سوار خود بندگان حضرت را میدانیم جاننگ و غیره چکار دارم که کا بتقیم نیت ست نقیب خان در زمانیکه شاهنشاهی بر صفا بلندی پایها آویخته متوجه فرار قایض الاوار بودند التماس رخصت فقیر نمود اول فرمودند که او بعد ایا است متعین است و چون میر و نقیب خان عرض داشت کرد که میل غزادار و طلبیده مرا برید که بگری عرض کردم که بی فرمودند بچسبب بعضی رسانیدم که داعیه دارم که محاسن سیاه را در دو تنخواهی سرخ کنم بیست کار تو بخاطر است خواهم کردن تا سرخ کنم روی ز تو پاک کردن که فرمودند التماس عالی خبر فتح خواهی آورد و بمراقبه رفته بتوجه تمام فاشه خوانند چون باین صفت دست برای پانبوس بالا بروم پای را بالا بر کشیدند و همین که از دیوانخانه بر آمدم باز خوانند و هر دو دست پر کرده بجاه و شش اشرفی بخشیده و دلغ فرمودند چون بوداع شیخ عبدالبنی که در آن ایام برسد التقات آمد رفح گفت سابق نموده بود رسیدم فرمود که زنه در وقت التظار صفین که بموجب حدیث صحیح نبوی علیه صلوات و التسلیمات از سلطان استجابت و ما است مراد قای خیر باد آوری و فراموش کنی قبول نموده فاتحه التماس نمودم و اسب سابق کرده آن لشکر را می از باران موافق بجیت رستم مصرعه هر روز نمیزد و هر شب جاسی و این سفر از اول تا آخر فرزندگی و خستگی بر آمدنا قایت بافتخار و قیل مشهور متنازع فیه از رانا گنگا و پنجه و سیدم و در بیستم محرم اینسال سرانجام جهام لشکر گوکنده فرموده بجانب دارالسور فقیر حاجت نموده و در غرض شهر صفر بتقریب رسیدند و در آن ایام کهنیان خبر رسا بکنند که بعد از گذشتن خانجهان از گرنی و او و از نمانده بر آمده در موضع ال عمل که یکطرفش آب گنگ و طرف دیگر بکوه متصلست که در خندق و قلعه ساخته ششمر روز جنگ وارد و خواججه عبدالعزیزه خواججه احرار قدس الله سره العزیز در جنگ خندق تردد و روانه کرد از پنجهان در گذشت و از آنطرف خانجهان سید با افغانان تخیل سید بنا بران فرمان بنظر خان حاکم بهار و پینه نوشتند که هیچ افواج آخند و راه همراه گرفته بکوگک خانجهان برود و در راه بربح الاول اینسال میرزا محمد شریف ولد میر عبداللطیف قزوینی که جوانی بود در نهایت صفای ذهن وجودت و محبت و خوش خلق و خوش آواز و باصناف کمالات متصف در میدان

فتح پور منگلی پادشاهنشاهی چوکان می باخت از اسپ افتاد و در ساعت جان بجان داد و در غروب علی حده شهر و ولایت برخواست هاین
 آوازه در اطراف شایع گشت و شاهنشاهی آن قضیه را دیده بودند و عیناً نماندند که جکار گفتند درین وقت قطب العین محمد خان آنگران
 نگاه گرفت و گفت که خدا در نجات میکنی در آن شوق با جلوب جانان و ولتخانه یافتند فرامین شغل بر صحت و عاقبت مملکت
 باد اسه سرحدی فرستادند و آن شورش تسکین یافت از آنجمله سید مانی در کوکند بنام مان سنگ و آصف خان نیز در بناب رسید
 و آن ناخوشی بخوشی مبدل شد و در اوایل ماه ربیع الاول ۱۱۲۲ هجری در خمانین تسخیر گشته و واقع شد بمجله آنکه خون سنگ
 آصف خان بکوچه های متواتر با فوج اجمیر بر راه ماندل گداه در بلده نام در ده بیعت کرد و می گویند که جای نشستن انا کجا بود
 رسیدند و رانایا استقبال بر آمد و مانسنگ قبیل سوار با جماعه از یکجا بی باو شاهی مثل خوابه محمد فریب جیش شهاب الدین
 کور و پانیده فسراق و علی مراد و بیک و راجه لون کرن حاکم سانبر و دیگر راجپوتان در قول و جمعی از جوانان نامی در هر اول
 قرار یافت و از جمله هشتاد و چند نفر حیدر و بر کزیده همراهی سید با شتم بار به بیشتر از هر اول نام و شدند که آنرا جوزه هر اول
 می نامیدند و سید احمد خان بار به با جمعی دیگر بر الفار و قاضیخان با جمعی شیخزاد های سیکری خوشان شیخ ابراهیم چشتی
 بر الفار و ممتزخان چند اول بود و رانایا یکا بمقدار سه هزار سوار از عقب دره بر آمده و فوج شدید فوج او که سلیم سوراخان
 سردارش بود در مقابل هر اول از جانب قبله رویه کوه آمد و بمقرب شکستگی و نامواری و بسیار کس از قوم زار و مار کجایه راه
 جوزه هر اول و هر اول یکی شده با هم مخلوط شدند و جنگ مغلوبه افتاد و راجپوتان این لشکر که سردار ایشان راجه لون کرن شاه
 بود اکثری از جانب چپ مانند رسته پیش روم کرده و از هر اول گذشته پناه بر الفار آوردند و درین هنگام فقیر که با چند کس از
 مخصوصان هر اول بودم با صفت خان گفتن چنان آشنا و میگانه راجپوتان را درین زمان از هم جدا میگنم گفت شبیه تیر کبزنند
 که باشد باشد مصرعه ز هر طرف که شود کشته سودا سلام است و همچنان تیر اندازی میکردیم و شکست دران انبوه
 چون کوه خطا اصلاحی شد و گواه راستین تیر مصرعه انقلاب بمندقی نشاید پیشرفت مصلحت کوه عاشق صادق صادق
 در آستین باشد و وقتین گشت که دست بکار رسید و ثواب غزاه حاصل شد و سادات بار به و بعضی جوانان
 صاحب ناموس درین جنگ آبخان کار با کردند که بگزار رستم آمد و مردم بسیار از جانبین در میدان افتادند و فوج
 دیگر که رانایا خود در آن بود از میان کماتی بر آمده قاضیخان را که در خانه کجای بود از پیش بود استشته و روقه بر قلب زینت بود
 سیکری وال بیکار گریختند و تیری در وقت فرار بر سر شیخ منصور و اما و شیخ ابراهیم که سردار جماعه بود رسید
 و ملتی زحمت کشید و قاضیخان با وجود ملائی با و رانه استاده و شیشری به دست راست او رسید و انگشت ابرایش زخمی شد
 و چون مجال مساعدت نماند اگر آریست الا لایطاق من سنین المنسکین به خوانده خود و بقول رسانید و جمعی که اول و اول ازین
 فوج روگردان شدند تا پنج شش گروه از دریاچه گذشته عنان باز نماندند و در عین گیر و دار ممتزخان از میان فوج جدا ط
 تاخت و تقاره کوفته آوازه در نظر اخت که بندگان باو شاهی با یلغار آمدند تا عین ادا خلی باعث تقویت گریگان شد تا قرار
 گرفتند و راجه بر اساه کوالیاری نیر راجه مان مشهور که پیش پیش رانایا می کار پرداز می بر جان راجپوتان راجه مانست که کرد
 بشرح راست نیاید و جماعت بودند که از چپ هر اول گریختند با حثت گداز آصف خان نیز شده الفجا بسلا و کسوسه بودند
 بودند و اگر سادات پایی شایب نمی افشردند چنانچه هر اول جلور نیز این کرده بود کار بر سوانی می کشید و فیلان نیز با متقابلین
 فیلان افواج باو شاهی در آمده از آنجمله دو خیل قوی مست همی با یکدیگر نیز افتادند و سینیخان فوجدار فیلان که عقب مانسنگ

برفیل و بگو سوار بود و نیز افتاد و مانند بجای مهاوت بران فیل خود سوار شد و شب است قد می ورزید که فوق آن متصوفا
 و یکی از آن دو فیل که یکی خاصه بادشاهی بود با فیل رانا که رام پرشا و نام داشت و بغایت قوی و بیکل بود جنگی عظیم کرد
 هر دو یکدیگر را میزدند از قضا برقتل فیل رانا نیز رسید و از صد مسکت حمله فیلان بر زمین افتاد و فیلان فیل
 بادشاهی چستی و چالاکی از فیل خود بسته بر فیل رانا نشست و گاهی کرد که هیچکس نکند و از مشاهده اینجالی رانا تاب نداشت
 آورد و جلو مانده روان شد و تند بید در افواج رانا افتاد و چون آن یک که مانند را محافظت می نمودند پیش در آمده
 چپ گشتی کردند که گار نامه بود و از سرداری مانند آنروز معلوم شد که اینمصره ملا بشری چه معنی داشت مقرر شد که
 بپند و نیز شمشیر اسلام و پیر حمل چیتوری و لاسپاه راه گوالیار می با پس خویش سالبا این که بغایت تر دو های
 مردانه کرده بود و بجهنم فرستند و از نسل راجهای گوالیار دیگر کسی قابل جانشینی نماند محس کم و جهان پاک زخمهای تیر بر رانا
 که بر روی مادیوسنگ بود رسید و حکم سور که از پیش سادات فرار یافته بود و التجار رانا بر دو هر دو فوج یکی شد و رانا جلو
 و بیان کرده باز بگوهای بلند که بعد از فلتح چیتور در آن میگشت رفته تحسن جست و در اینجا ن هوای گرم طر تابت
 که مقرر می شود از اول روز تا نیمه روز جنگ میکردند و قریب بیان صد کس کشته و معرکه افتاد و نازا نجله صد و بیست کس
 اهل سلام و باقی باز نبود و محرومان تغرات از سیصد نفر متجاوز بودند چون هوا حکم تور اتس داشتند مجال حرکتی در نیامیدند
 مانند دکان غالب این بود که رانا در پس کوه مکر و قریب فحتمی مانده با شد بنا بر آن تعاقب نکرده باز کشته در چینه
 آمده سادات زمینان پرداختند و این تاریخ یافته شد که **وَمَكَدُوْمِنِ اللّٰهِ قَتْلُ قَرِيْبٍ** و روز دیگر از اسحاق کوه
 در میدان کار به کسی ملاحظه نموده از دوره گذشته بگو کند رسیدند و سری چند از فدائیان رانا که محل او را محافظت نمیکردند
 و سری چند دیگر از مسکنه معابد که مجموع بیست کس با شدند بنا بر رسم قدیم هندوان که وقت خالی ساختن شهر بجهت رعایا
 ناموس کشته میشوند از اندرون خانهها و تجار بنا بر آمده حرکتی از مذبحی کرده نیز شمشیر جانستان جان مالکان و درخ سپردند
 امر از ملاحظه شبگیر رانا که پهنی نموده و خندقی در دیواری تا بمقدار بلندی که سوار تواند گذشت گز شهر گو کند بر آورده
 آمدند و کشکان اسپان سقط گشته را تفصیل نام نویسی میکردند تا در هر چند درج کند سید احمد خان باره گفت که از باز
 کشته شده و نه پسی مرده که اسامی او را در دیوان علی خواهند برد از نوشتن چه سود و حال فکر فله بکنید چون آن کوپستان
 کم زراعتت و غله کمی کرد و بخاره نمی رسید و عمرت عجیب مجال سپاهی در آن ایام راه یافته بکنگائیش نشستند و نوبت
 بنوبت یکی از امرار اسرار اعتبار کرده از برای آوردن غله در سیکر با سیفر ستادند و هر جا بر قلل و شواخ عالی جمعی بود
 اسیر میساختند و از گوشت مویشی اوقات گذری شد و انبه چندان فرادان بود که بشرح راست نیاید و از اول عوام
 آنجا بجای طعام بجا میردند و انوکشت رطوبت اکثری بیماری شدند و انبه بر کشیده شد در آن دیار بوزن یکسیر کبری کم
 جرم اما شیمی و مره چندان نداشت و در همین اثنا محمود خان خواص درگاه بموجب حکم بلغار بگو کند آمده و تحقیق حال معر
 کرده روز دیگر روان شد و کار به کسی آنچه شنیده بود تقریر کرد و آن خدمات تحسن افتاد و اما از نیک رانا را تعاقب نمودند و گذشتند
 بازنده بدرفت پسند ظاهر نیامد و امر خواستند که فیل نامی رام پرشا و نام را که بضمیمت بدست آمده بود و چند مرتبه بندگان
 حضرت آنرا از رانا طلبیده بودند و او از بدختی نفرستاده بصوب فتحنامه درگاه روانه سازند اصفت خان نام فقیر را رو و گفت
 که فلانی محض از حمت و قنوت و قنوت درین لشکر آمده بود و همراه او باید فرستاد و مانند جواب داد که هنوز کار خیل مانده است

ی باید که پیش صفت درآمده در معرکه همه جا امامت میگردد باشد گفتیم امامت اینجا اقتضا هست کار من اکنون اینست که
 اینجا بروم و در پیش صفت بندگان حضرت امام باشم منبسط و مسرور شده فیل مذکور را با سید سوار بجیت احتیاط همراه و
 کردند و خود هم تقریب سیر و شکار و تهازه گذاشتن تا قصبه موینی که نسبت کردی گویند هست بمشایعت آمدند و سفارش نامه
 نوشته مراد نگاه از آنجا حضرت نمودند تا براه با کمور و مانند کده بقصبه انیر که وطن ما سنگه است رسیدیم و بهر جا که می گفتم
 کیفیت جنگ و فتح مانسنگه می شنیدند مردم باور نمی داشتند اتفاقاً پنجگروپی انیر فیل در خطاب ماندوم چند بیشتر میرفت
 در کل فروری نشست و چون اول خدمت بود حالتی عجیب است داد آخر عایاگان نواحی آمده گفتند که یارسال در همین زمین
 فیل با و شاهی مانده بود برین کل ولای آب بسیار میریزند تا نرم شود فیل با و شاهی با سایر آید سقایان همچنین کردند
 و آب بسیار پاشیدند فیل با بستگی از آن در طه خلاص یافت و بانیر آمد و سوار افتخار آنروز با آسمان رسید استخامه
 چهار روزی بوده براه قصبه فونده که مولد قیس است و با در که نسبت مصرعه و او کل ارض مسج جلدی ترا بجا
 دارد رسید و در اوایل ماه ربیع الآخر بسبب که کوک راه بهگوانداس بدرمانسنگه در دیوانخانه فقیر کوشش کرده عرضداشت امر
 با فیل گذرانیم پرسیدند که نام این جنیت عرض کردم که رام بر شاد فرمودند که چون اینهمه لطیف است نام آن بعد
 ازین بر شاد باشد باز پرسیدند که تعریف تو بسیار نوشته اند هست بلکه در کدام فوج بودی و چه کار از دست تو
 بر آمده گفتیم بخنور بادشاهان این کس راست را بعد ترس کرده می گوید دروغ چون توان گفت و آنچه واقعی بود تفصیل
 گفتیم باز پرسیدند که برهنه بودی یا مسلح گفتیم جیب و چشمه ششم فرمودند از کجا بهر سائیدی گفتیم از سید عبدالستخان گرفتم
 بسیار سخن افتاد و دست با شرفهای که در آن امام بطریق کتوده گنج همیشه پیش نهاد می بود برده مجموع نود و شش
 اشرفی انعام فرموده پرسیدند که شیخ عبدالنبی را دیدی گفتیم از گور راه بدریاد برسم او را از کجا دیدم و شاله خودی علی
 داوند که اینها برده شیخ را بین و بلکه از کارخانه خاعه ماست که نیت شافزایین گروه بودیم در براندازید بروم و بیغام
 گذاردم شیخ خوشحال شد و پرسید که در وقت و دواع گفته بودم که سنگام التقارین مدعا مارا ادا آری گفتیم و ما اهل الله
 احقر المؤمنین و المؤمنات و انصر من نصر دین محمد و اخذ من خذل دین محمد صلی الله علیه
 و سلم خود خوانده بودم گفتیم کافی است سبحان الله این شیخ عبدالنبی در آخر حال بجای از عالم رخت که کس بینا و
 دشنا و همه کس از آن عبرت گشود و بیست هر که را پروردگیتی عاقبت خوش بخت بحال آن فرزند چون
 که خمس با دست و درین سال سید عبدالستخان را پیش خانجهان که با داود قریب کبل کاو مقابل نشسته است
 مظفرخان و لشکر بهار و حاجی پور سیر و صاحب فرمان مشتمل بر تمام آن امر او فرود رسیدن نفس خویش با ایضا
 فرستادند پنج لکه یوپیه بجا چوکی بجهت دآن لشکر کشتی بسیار باز فله از اگره نیز حکم کردند که روانه گردانند و خبر رسید که
 کجیتی زمیندار نواحی حاجی پور و پینه که اهل شده بود جمعیت نموده بر سر فرخان پیرش میرک دای که در تها ناره بودند فقه هر دو را
 شهاوت رسانید و باها مسدود است بنا بر این بیست نیم ربیع الآخر سنه مذکور از فقیر فرم شرق رویه بند نهضت نموده در شکر دای
 فرود آمدند و در منزل سید عبدالستخان سر داد و آورد و آن بیت است مژده قطع بناگاه سید سواد و بدرگاه سید قال جفر
 که سید میرک وقت مراجعت ازین در چوچور استخراج نموده بود تحقیق یا نیست و قصه جنگ مجلا اینست که روزی که سید
 عبدالستخان در لشکر خانجهان در نواحی کمل گانور فته به تمام جنگ نموده روز دیگر که با تروهم ماه ربیع الآخر باشد

خانجمنان با جمعیت خویش دستکما با مراد او ده که هر کدام هر یک با ایستاد مظفر خان با پنجاه کس مسوید صفوف نمودند و او درین سکر و خور با اتفاق غم خود جنبید که برانی زود بگرسد و لیلان از کله برآمده و ارامانی گوشه بچنگ با ایستاد و در اول و بله توپے بر زانوی جنبید رسیده خرد می شکنند و چون افواج در هم می آمیزند شکست بر افغانان می آفتد و اسپه آو در خلاصه بنده میشود و حسن بیگ که ز او را گرفته نزد خانجمنان می آورد او از لشکر اسپه طلبید نفس او را بر آب ساخته پیش او می آورد و چون نمی خورد و خانجمنان کردنی خاصه خویش داده او را سیراب میسازد و نمی خواست که بکشد چلبهار صاحب حسن بود او خرام میگویند که در زنده داشتن این جمال فساد است بنا بران فرمود تا گردش نریند و دو حرم زود کار گرفتند و بعقوبت کشتند و سر او را جدا ساخته و از گاه پر کرده و عطریات مالیده بید عبدالمذخان میسازند و در وان میسازند و ذیل و غنیمت می شمار می یا بند و در نیسال بحبت تقدیم شکرانه نفع بیست و سوم جمیع الثانی متوجه خیمه شدند و ششم ماه حجب که در عرس خواجه قدس آمد سر و العزیز باشد با خا رسیده و سلطان خواجه خلف صدق خواجه حاد و محمود را سیر حاج ساخته و مقدار شش لک و پیه از نقد و جنس بحبت مستحقین حرمین الشریفین بنای خانه در حرم مبارک فرستادند و در وقت حضرت سلطان خواجه بطریق محرابان سرو پا برینا حرام رسیده و بر تشه حاج بهجنان لک پوشیده و اندک قصری کرده قدمی چند بشایعت رفتند و در آن حالت غریب از مردم برخاسته رفیقها کردند و قطب بن محمد خان و قلیج خان آصف خان را بیدر قلی سلطان خواجها فرود کرده و دایره حکم کردند که از گوئنده این قافلہ را گذرانند و ولایت رانا پایمال سازند و از وزیر هر یک خبر بیا بند و بار بر آرد و مقارن اینحال خبر رسید که شاه طماسپ از عالم در گذشت و شاه اسمعیل ثانی جانشین او شد و این تاریخ یافتند مصرعه اول دولت فتح و ظفر ست x و حکم کام کردند و نامر کس که خوابید کج زود و خرج راه از خزانہ بدیند و حلقی کثیر این سعادت فانز کشتند بخلاف حال که نام نمیتوان بر او بچر و طلبین حضرت مجرم و واجب القتل میشوند قاتک الا یام نذا اولها بین الناس و دران ایام چون خبر عبرت لشکر گوئنده میرسد ما لشکر صفخان قاضیخان را که از آنجا جریده میطلبید و در زری چند بحبت بعضی تقصیرات که میباشاد او را و صفخان را که با یکدیگر صحبت بنفاق داشتند از کورنش محروم ساختند بخلاف غازیخان بدخشی و مہتر خان و علی مراد و وزیر و مخبری ترک و یکدیگر بی دیگر که سن هم از آنجلا ام انام مردم مستثنی بوده اند بغایات ذریای تنصب سرافراز کشتند و باقی هم از و به امتیاز سقوط یافته باز معاف شدند و توتوز کوهم اینماه بجانب ولایت رانا که در کوہستان او دیپور و خانو و چترکن قراق می گشت روانه گشتند و درین ایام خواجہ شاہ منظور نو پسندہ شیرازی را که در ابتدا احوال چند گاه مشرف خوشبوی حانہ بود و بتقریب عداوت مظفر خان و وقتهای او فرار نمود و چون نزد منعم خان رفته اعتباری یافته بنصب یزدانی رسید و بعد از جاوید منعم خان بموجب فرمان عالی نشان طلب بدر گاه آمد از جهت نهایت کاروانی و بنجیدگی که داشت او را دیوان گل مالک محمود سه گردانیده بتدریج در امور ملکه شریک غالب راجه کرد و در شهر تا قابلیت آنکه بدولت میرسد و در زمانه و در طلب مرد و قابلیت اگر چه کسی دخل کرده و گفته است تا قابلیت در هر بدولت رسیده اند پس چون زمانه و طلب قابلیت و اول حق و ثانی ستمت و از اتفاقات آنکه در همان سال ستاره دو دو بتا به از جانب مغرب پیدایش چون شاه منظور در گوشه دستما از عقب دنباله دراز میگذاشت او را ستاره دنباله دار نامیدند و از بسیاری گفتند و وقت در جنب بپنای و گرفت و گیز بچلی بر تیر رسید که مردم ظلمها سے راجه و مظفر خان را فتنه اموش

کرده بروا بنار لغزین میفرستادند محصره که بسیار بدباش از بدتره و در همان سال خبر رسید که شاه اسمعیل و قتلگاه
 بادشاه عراق را همیشه شورش بجایان خانم با اتفاق امر القتل رسانید و میر حیدر معالی تاریخ جلوس ویرا شاهنشاه روی زمین تاریخ
 وفات شاهنشاه زین العابدین یافت و تاثیر ذوق و نایب در آن ولایت ظاهر شد و در عراق هیچ و مرجع عظیم قناده و تبریز و شروان
 مازندران را روی بزور گرفت و بعد از و سلطان محمد خدا بده دل شاه طهماسب که از مادر دیگر بود بیا و شاهی نشست چنانکه
 بجای مذکورست و مدت طعن و لعن صحابه کبار که از هزاراه در سمت مقابل حکومت و ناسزا گفتن نبی امیه بود سر شد اما
 الحاد از آن بلاد سرایت باین ولایت کرد و سمت لفاق آمده در میند از بلاد عراق و عراق قافیه میدان بر بگذار اتفاق او
 چون قصبه نمونیه مخیم گشت فرمات فی بقطب الدین محمد خان و راجه بهگوانداس نوشتند که این دوسه دارور کو کننده
 نوقت گفتند و قلیج خان با امرای دیگر همراه قافله حاج تا ایدر که پهل کوهی احمد آباد است رفته از آنجا جمعی را همراه ساز و نایب
 رسانند و خود قلعه ایدر را محاصره نموده و نراینداس راجه انجازه تحصیل نماید خلیج خان بموجب حکم قیام نموده تیمور خان
 را با پانصد سوار همراه قافله ساخت تا بامن رسانند و راجه ایدر چون رانا مانند دزدان کوه بکوه و کجیل کجیل میسر میسر
 با لکه چه میگرد که او ترکند و درین منزل شهابخان و شاه بداعتخان معو پسرش عبدالطلب خان و شاه فخرالدینخان
 و دیگر جاگرداران مالونه بلارمت رسیدند و غارخان بخشی را منصب هزاری داده باشرف محمد خان انکه و مجاهد خان و
 ترک سبحان قلمی معو سه هزار سوار در مهانه نمونیه گذاشتند و در کوهستان مداریه عبدالرحمن بیگ پسر طلال الدین بیگ
 و عبدالرحمن ولد موبد بیگ را با پانصد کس ماندند و قطب الدینخان و راجه بهگوانداس از کو کننده طلبیده و شاه فخرالدین و
 جنگلات را در او دیور و سید عبدالمدخان و راجه بهگوانداس او در میندوره او دیور تعیین گردانیده بنواحی بانسواله او در کوه پور
 رسیدند و در آنجا راجه تو درل از بنگاله آمده با پانصد فیل از غنیمت انملک با دیگر تخت و بدایا گذرانید و در همین منزل قلیج خان را که از
 ایدر طلبیده صفحانه بجای او سردار شکر ساخته بودند با اتفاق کلیان رای بقال ساکن کنبایت به بندر سورت فرستاد
 تا از فرگیان قول گرفته به از سلطان خواجه را که بحیثیت یقولی معطل مانده بود رای ساز و در مالوه آمده باشکر طمق کرد و در
 دیگچه اینسال تحویل نوروز شد و سال بیست و سوم از جلوس درآمد آن جشن باوقصبت و بیالپور از توابع مالوه ترتیب دادند
 و جامع منتخب که بتقریب بیماری صعب در پشاه در مانده بود خواست که براه بانسواله بار و در و در میندوان سید عبدال
 نمان در خورده و انراه را بر خطر و سد و دشمنان داده و باز گردانیده در بچونه آورد و بعد از چند روزی بموجب اهتمام
 بادشاهی بهرامی رضویخان براه گوالیار و سازنگپور و چین رفته در و از هم ذی حج در حد و بیالپور مالوه ملازمت کرد
 حایل نفیس و ساض خلب صنایع و بدایع حافظ محمد امین خطیب قنداری را که خوشخوانی در بعضی مشال در نظر نیامده گذاشتند
 و آن صحف و بیاض را از منزل محل گروه از بسا در دزدان برده بودند و سید عبدالمدخان پیروی کرده فقیر سپرده بود
 چون بنظر در آورد بسیار خوشحال شدند و حافظ محمد امین را طلبیده بمطابق فرمودند که مصحف حایل از جای ما آورده اند
 آنرا بشما بخشیدیم حافظ آنرا شناخته در وحی در قالبس از بر فرود آمده تسلیمات بحد و نهایت و سجده شکر گزاری بحسب
 آورده عرض کرد که حضرت همان روز سید عبدالمدخان را فرموده بودند که آنرا انشاء الله تعالی تو پیدا خواهی کرد و بجا
 نخواهد رفت چون کیفیت یافتن آن از جامع پرسیدند عرض داشتیم که جماعه یلداران که در بعضی قرابت بسا و بکنند
 حوض و چاه و غیر آن مشغول میباشند و بدین بهانه راه میرند این یکباب را در دیده بودند و بکلی از آنها مخالفت

نوره مستبد عبدالقادر خان را خبر رسانید تا آنکه را گرفته و بیدار میگرداند و در میان بجا فخر نمودند که انشا
 الله تعالی ایسیاب و کرم پیدا میشود و خاطر جمع دارد و بعضی رسانید که دعای من یافتن این صحت این بیاض بود که
 تا با چادر دور بسته و در آفتاب بطلب ما خبر باند بودم باقی سلامت عاقبت الامر بعد از مراجعت از آن سطر
 با خبر فرموده بودند آن سبب یک نیم صبح از بیداران پیداکشتند و بعد از آن در حضور نظر و آورد و در میان کل
 قیام را از مجد و احکام امت مشد و خواست دولت تا نظر محصل بود که بکستور سابق از هفت یک روز و شب خوابی نخواهد
 بود که ما هم میماند و همان مثل راست آمد که احمد ک بکب نیم و دو سه بزدن مصرعه گریه می و گریه بزند
 اختیاریست و صحبت ایتام هم تمام آنک چدر روزی در دیالور وقت واقع شد و بعضی امر را کبار مثل
 شهاب الدین احمد خان را با جاگرا داران مالوه بر سر راه علیخان بجانب اسیر و بر ما پور و شیر افوا است روانه گردانید
 و حمد و داغ محلائی آن لشکر شهباز خان بخشی تقوین نمودند از آن منزل خود رمل را با اعتماد خان کجراتی برای بلده
 تحقیق مجمع ولایت کجرات و سرانجام آنک نام و ساختند و درین اثنا خبر شکست راجه نرائن واس و فتح ایدر بر دست
 انجمنان و دیگر امر را نامزد آنجا رسید و شرح این محل آنکه چون علیخان از ایدر با تمام علیمراد او و زنیک که طلب او آمده بود و
 در گاه شد و آصف خان میرداری تعیین گشت راجه ایدر که اویدری گشت با داد را ناگفگا و سائز معینداران جمعیتی هم
 رسانیده بد که در بی تمانه ایدر آمده و اعیانه خون داشت آنجنان و میرزا محمد مقیم و تیمور بخشی و میر ابو العینت بخاری و میر محمد محمود
 بگری و غیر آن کنگاش خان دیدند که قریب پانصد سوار بجا فطنت تمانه گذاشته خود شبها شب بر سر آوردند و آنچه از آنجا
 بود ایشان اندیشیدند و بگام طلوع صبح تاریخ چهارم ذی حجه ۱۰۸۲ ریح و ثنائین تسعایه هفت گروه را رفته بودند که از آن
 طرف راجه نرائن اس مسلح و کمل رسیده آتش حرب در گرفت و تیر و شمشیر و نیزه در هوا پراکن شد و میرزا محمد مقیم که در هر اول
 پیش از همه در در چشیدن شربت شهادت هم پیشدستی نمود و شکست بر کفار افتاد و هر کدام گریخته چون رویا می در سوخت
 نذیر چون عرض داشت آصف خان رسیدن آن محتوی بر فوارش سر داران آن لشکر صد دریافت و درین سال
 میر سید محمد میر عدل حکومت بکر نامزد شده بود میر سید ابو الفضل دیگر پسران خود را بر سر سبوی فرستاد تا در اندک
 فرصت آنقله بکسج گردند و میر ابو القاسم دلدر میر سید صفائی که از حافظه آقا بر گریست و خود هم بلازمت با و شاه رسیده
 بمنصب احدیه سرافراز گشته بود و هم عصره تاریخ یافت مخصوصه فتح سبوی شد با ولادینی و در همان ایام میر عدل نیز حجت
 حق پیوست و این تاریخ نشد که سید محسن عاظمه بعد از کشتل و از جمله سوانج آن ایام است شریف اعلی است و درین
 شاهنشاهی را در منزل دیالور محل کجا بود و در هر دو طرفه سوخته پای از ویاری بدیاری که گشته و از ندیسی همزیست
 انتقال نموده یک جدول برد تا کارش بر آگاد قرار یافت و چنگاه بر دوش مقصود مصلح صفا در بلج بنما نقطه هولا نا محمد زام
 که نیر محمدوی عظیم شیخ حسین خاوری قدس است آمده با درویشان پسر پسر چون مناسبه داشته بدو نشسته
 داشت و هرزه گوئی و شطامی بیزه بنیاد کرده پریشان می گفت از آنجا خراج گردند و مولوی نجی چند در شان او فرموده از آن
 جمله است این که بیت هست یک طدی بشرین بنام و نامهای بطور خویش تمام تا سیرکنان بدکن رسیده و از آنجا نیز از تا
 مقیدی جوهر خبث خوشین نا طاهر ساخت و حکام دکن سزا استند که لوح هستی او را از نقش جیات پاک سازند عاقبت
 بر سواری خبر قرار یافته بر سواری تمام شهرش نمودند چون هندوستان وسیع است و میدان اباحت در آن قصد سیر

لسی را بالسی کاری نه نام هر کس بر طوری که باشد باشد در نیولا خود را افتاب و خیزان در ماکوه رسانید و در پنج گروهی از دو منزل
رفته بر مسجل و قلمایش که از دهانش بر می آمد بجای آتش ز بر بار میگرد و مجلس عامیانه می گرفت و عوام کالای عام خرد و مال کلان
را قی که از حقیقت ایجان چون بوی لای خیمه برآمده اند سبلی عیازت از ایشانست و نخست از همه پرستندگان و مجال ایشان
عاسد بود و وی حسب آمده بموجب اشارت او چنان شهرت دادند که مجد و مانده عاشر دست و غوغای عظیم افتاد و خبر
تخلیف صاحب زمان رسید تا پوراشبی در مجلس خویش طلبیده در مسجدی طولانی از پارچه که هر پنج وقت نماز بجا می آید
سیکند و ند با و خلوت ساختند اول با صورتی مضحک و میانی تا قبول و گردن که گورنش کرده تا دیری دست بسته
و چشم از رزق که علامت دشمنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم می گویند پوشیده بطریقی که کذب و ریا و نفاق از آن می بارید ایستاده ماند
و بعد از مدتی چون حکم نشستن فرمودند سجده بجا آورده بجز آنکه مانند اشتر لوک نشست و دوید و صحبت خلوت داشتند و پیشها
واقع شد و غیر از حکیم الملک کسی دیگر را مجال ایستادن در آن پایه نبود و از دور گاه گاهی که او از طبع می کرد و فقط عیاشی
ضرافات خیلی سچا و بد و آنرا حقیقه الحقائق و اصل الاصول نامید ز با **سے قومی نند ظاهری نند باطن آگاه**
که آنکه ز جهالت به بطالت آگاه **چند ستغرق کفرند و حقیقت گویند** **لا حول ولا قوه الا باللہ** **چند تمام مدارا و برهمنش**
عمود بسا خوبی اسیر تمیوز صاحبقران در دستخوان که نام دبی هست از توابع گیلان ظهور کرده و سیزده رسایل بخش بخش نوشته
بر از تزریق که بهیچ مذہب و ملت راست نیاید و غیر از بنیال که از اسلم و فقط و حال نامیده حاصله ندارد
و خلاصه تصانیف آن اشقی الا شقی کتاب بحسب و کوزه هست و فضیلتی که در آنجا خورده گوش از شنیدن آن قی میکند
و معلم ملکوت اگر آنرا شنود چه خندد با که در ریش او نزند و چه رقصد که نگیرد و این شریف کثیف نیز جنگ المصلاتی نوشته
و آنرا شرح ظهور نام ماند و تقابید جمع سید عبدالاول نموده عنوان هر فقره نام ربوط عام فریب را مصلحتا نقطه سفر بود
رشته گاه عجیب است و مترقی طرفه و مضحکی غریب و با وجود این **جسلی بموجب ان اللہ ملکاً لیسوق الابل الی الالبین**
کار از پیش برده چنان تصرف در مزاج روزگار و اهل کرده که حال داخل امر هزار رست و از جمله داعیان مذہب حق در فلان
نکاست و صاحب مراتب اخلاص چهار گانه در میدان و معتقدان را بنیابت بان مراتب می خواند و بیان مراتب مذکور
عزیز سطور میشود **قطعه** از پی رود و قبول عامه خود را خرم سازد و آن که کاری عاشر بود جز جزئی با خند خند
کاورد دارند یاورد خدای عامیان **چونج را باور نمیدارند و پیغمبر سے خوائی اللہ المشتکی بن اللہ تراؤا**
احسن ندقم من شانه و او آسان و آسان **بوتہ** **وزبان حال او همه این میگوید که جیت پار بودم**
قطبک امسال قطب الدین شدم **چند گریه بازم سال دیگر قطب دین حیدر شوم** **چند چو در لایق بنیاد اتولایت پروردگار**
از آنجا که جوی تنوا تر سیر کستان و صیدا افکنان راه زتنه بنور در صدف سبت و سیوم **شده حسن و حسانین** **عقده**
رسیدند و شیخ فیضی که حالا بخطاب ملک المشرف مخاطب است غزلی گفته که مطلع اینست **مطلع نسیم خوشدلی از تخموری**
که باد شاه من از راه دور می آید و بعد از دس ماه خبر فرات گجرات رسید و منشاران این بود که چون راجه تلوز نزل در شیراز
گجرات رفت مظفر حسین بن ابراهیم حسین میرزا که دختر زاده میرزا کامران باشد از ولایت و کن که والده اش گلرخ بیگم در وقت
محاصره سورت با نجانب بدر برده بود در سن پانزده سالگی بانوای بهسوعالی نام عندهی از شویف کردگان میرزا
ابراهیم حسین را و باشی چند جمع آورده خلل در گجرات انداخت و باز بهادر سپهر شریف محمد خان بکله بابلیگ دیوان گجرات با مظفر

در گزیندن و بچنگ پیش آمده شکست یافتند و میرزا اکتبا بت رفته و دو سه هزار سوار داشتند و وزیرخان حاکم گمرات
 نا آنگه سه هزار سوار داشت بنا بر واقعه طلبی سپاهیان که محل اعتماد نیستند فرار بر محسن داده صورت و آنچه بر ابر
 تو در مل که در پهن بود نوشت و راجه بجانب احمد آباد رفت و میرزا کز کنا را احمد آبا و بر خاسته بجانب دولت و آن شده و خان
 و راجه تعاقب او نمودند و در آن نواحی محاربه صعوبت روی نمود و شکست بر مخالفان واقع شد و بچونا کده رفتند و درین
 هنگام راجه بفتح پور شتافت و میرزا مظفر حسین از جونا کده باز آمده وزیرخان را که بچنگ بهمان سبب که مذکور شد
 باز محسن گشته بود در احمد آباد قتل کرده و نرد با آنها بر دیوار قلعه باند و قصد بر آمدن نموده ترویج بود که بشکند در نوبت
 بند و قوی بر سینه مهر علی که صندوق را ز میرزا و وکیل مطلق او بود میرسد و او را بصندوق عمل سپرد و مصرعه الموت
 یابی بخدمت و القهر صندوق العمل چون نفس ناطقه میرزا را آنحال میرسد بیکبار راه فرار پیش گرفت و بجانب سلطان
 و ندر بار میرود و امراء نامدار که سرداری شهاب الدین احمد خان بر راجه علیخان نامزد شده و او را در قلعه کشیده کار بزرگ
 آمده و مملکت را بتاراج داده بودند نزدیک بود که دستگیر سازند در این اثنا قطب الدین محمد خان ذوالقدر شده و از امراء جدا گشته
 بجانب بروج و برود که جایگزین داشت و از میرزا در آنجا بر جوی و مرجی تمام راه یافته بود می آید و فتوری و قصوری در تشخیص
 مهم اسیر و بر بانپور میرود و امراء بضرورت پیشکش لایق بمقتضای وقت از راجه علیخان گرفته بدرگاه سیف مستند و مراجعت بجای
 خویش مینمایند و در همین ایام حکیم عین الملک شیرازی که در سال نصد و هشتاد و سه همراه وکیل عادلخان حاکم و کن سالت
 رفته بود باز گشته آمد و فیضان نامی و تقضای کرامی عادلخان را گذرانید و بعد از تغییر و تبدل چند راجه منجمله لغو جداری بالنسب
 در واسن گوه نامزد گشت و از آنجا علیه نوشت مشتاق چند فصل یکی از آن جمله اینک چون از درگاه جدا شد درین صبح را
 و بیابان مسیح فردی از یاران اهل همراه ندارم اگر فلانی را و نام مرا بر که از صلاح و فساد این ولایات و روشش کار و بار و افست
 و مردم با اعتماد او رجوع می نمایند و بدربار هم چندانی خدمت مروجه ندارد و فرستند هم مرتضی است در حق دی بسم بوجوب
 سزا سزای بند و درگاه است و الی کمالی خواهی شاه منصور یک فضل را خوانده جواب بوجوب حکم نوشت و چون باین
 و این حاکم آری شنید و نه حکم نه بدیت مو بر آمد بخت و سوی تو باید با فخر ای چنین بخت که سن دارم
 سال نصد و هشتاد و پنج که ایام عمر من حضرت خواجه اجیر است قدس البصره
 العزیز متوجه اجیر شدند و در منزل نوده شاه ابو براب راه بر نصد و هشتاد و پنج که ایام عمر من حضرت خواجه اجیر است قدس البصره
 که بعد از فتح میرزا مظفر حسین درگاه شده بودند رسیدند و از ترویجی میرزا شاه ابوتراب را بفرستادند حاجیان میرخان ساخته و
 و اعتماد و خان گمراتی را نیز ترسای فرادان داده خدمت که عظمه فرمودند و حکم عام کردند که بر کس که خواهد بود و چون از بیخ
 سید الشیخ و الشاسان که بر اجیر و بخت حاصل بکنند برسد که والد در قید حیات داری کفتم لی گفت از بهر آن
 کسی هست که از تعهد خدمت می براید کفتم لی همین سبب و بلیز زنی ایستادم و چون والد حاصل شود بخدمت رسیده
 میرشد و حالا نندان حضرت بخت دستم می گذرد بخت نکر و لطف تو کاری و خدمت هر گاه که در راه
 تو روزی در روزگار گزشت بدو نواحی قصه انبرد و موضع بختان که شکر است قدیم و ویرانه مطلق بود بنا و شکر فرموده
 قلعه بند و در روز از پادشاه خواهر تقسیم نموده در احتیاج عمارت سعی بلیغ ارزانی داشتند تا در شش روز تمام شد
 در حایر او این الطریقت کبابان ساخته بود بنام رانی منوچهر که ای لون کرن حاکم ساکن شهر موسوم گردانید و منوچهر

نامیدند این رای منوبه را که او را چندگاه میرزا منوبه میگفتند و زنده داشت شاهزاده و بزرگ نشو و نما یافته بمرتب کمال رسید
 امروز شعر میگوید و توستی مخلص طرد جوانی قالمست و ذکر او در ذیل تفکره شعرا مذکور میشود و از آنجا برآه نارنول متوجه دینی
 کشته شیخ نظام تارنولی را که از کبار شیخ وقت بود ملاقات کرد و در دینی بعد از فراغ از زیارت اولیا کبار آن بخت
 شریفه در نواحی با لم بشکارت مشغول شدند در عشره اخیر ماه مبارک رمضان اینسال در نواحی قصبه یواری خرازیت و غیره رسید
 که پسری از خدمتگاری بعد از انتظار شد بدو در عمر بدید متولد شد و اشرفی بنذر برده التماس نام نمودم فاشخ خوانده بر رسید
 که نام پدرت وحدت صیبت عرض داشتیم که ملوک شاه ولد طاهر منورند نام این پسر عبدالهادی باشد و این اسم باد
 در آن ایام شب و روز در دیان شاهنشاهی بود هر چند حافظهما من خطیب از جمله گفت اکام بمباله تمام می گفت که این
 فضولی گمن فحاشا را در منزل خود جمع ساز تا مخفی برای درازی عمر این نوباده بگفتد سخن او کار نکردم حاجت آن مولود شمشاد
 شده بعالم بقا میباشد انشاء الله تعالی اجری و ذخری شافع و مشفع در یوم حساب گردد و از منزل رخصت بنجا میرفته
 بشا و آدم و بحسب بعضی ضروریات ملک فضولها تحلف در روده نمود و یکسال ماندم و این کم خد معتمای و آن مخالفتهای
 رفته رفته باعث افتادن از نظر و بی کوی تمام شد و تا حال که مدت پاره سال امان واقع گشته و هر چه هزار عالم رفته
 بهمانطور بخدمت نامحرم سلامت کردی قرار نه راه قرار دارد در پای عی سختی نه که با دوست در آویم من صبری نه که از مشق
 به بریزم من دستی نه که با قضا در آویم من پاسی نه که از میان بگریزم من و در منزل با نسی زمانی که متوجه بنجاب بودند
 عرض داشت شریک تو ای بدرگاه رسید که مظفر حسین میرزا از کجرات فرار نموده بدکن میرفت راجه علیخان او را گرفته مقید
 وار و در غره و کجبه ۹۰۰۰ جنس و ثمنین و تسعایه فرانسے بنام راجه علیخان مصوب مقصود و جهری فرستادند تا میرزا را روانه
 درگاه نماید و در غره محرم الحرام ۹۰۷ سنه است و ثمنین و تسعایه تحویل نوروز جلالی شد که سال است و چهارم از جلوس باشد
 است صفر تخت ز سلطان فلک بردار و لاجرم بر فلکش نام برآمد محل و در بین بزار خجسته بخشگر قدس الله سره انگریز
 مشرف شده در نواحی نندنه شکار قمر خیال کرده در ضمن چهار روز پنجشنبه حساب افکنند چون نزدیک بان رسید که هر دو طرف
 قمره هم رسد ناگاه بیکبار حالتی عجیب جذبیم بر شاهنشاهی وارد گشت و تغییر فاحش در وضع ظاهر شد و پیشانی که تیره
 از آن ممکن نبود و بر کلام بر چیزی حمل میکردند الغیب خند آمد و در همانوقت حکم فرمودند که شکار به
 که فیض حق بناگاه رسد ناگاه رسد در آنگاه پس زری را بحال شمره آن بود زری بسیار فقیر و مسایر
 و او طرح عمارتی عالی و باغی وسیع در آنجا انداختند و موی سر را قصر کردند و بیشتری از مقربان موافقت نمودند و آنقدر در
 شرف و پید شہرت یافته اراحت عجیب آکا ذیب غریب در اقواہ عالم اقا و ظلها در میان رحایا پیدا بد باز در اندک زمانی
 فرو گشت و در منزل پیر و بگم باد شاه از نگاه رسید و حکومت بنجاب ایضا انفعولہ تمتعہ و قاضی ظل انوار سے
 تا که غره بین سینه سیت برای تداخل زمین بدو معاش ایچ و پنجاب و خندان
 زین کرد تا حال قدیم را گذاشته و رقبه نموده در یک ویه همه را شریک سازند و قمر تمام بحال نایم مالک محروسه راه یافت
 و این همه بر غم شیخ عبدالنبی بدیانتی و کلای او بود و از آنجا بجانب قفقاز حجت واقع شد و قریب بنظر پادشاه بود
 تاریخ بیوم جادی الثانی سنه مذکور گشتی درآمدند و اعیان ملک نیز موافقت در گشتی ششمین روز و از آنجا که روان
 گشت و بیست و نهم ایماه در حضرت دلی رسیده و در غره رجب از گشتی بگر برآمده در گشتی بکهارت ارباب پای نامون نوربا

سواد است و در تمام اینها بود را حیرت عجب عریض ساینده روز و زوایا با مساحت متوجه و از الحلاقه شدند و بر روی پنجاه کرده
راه طی دیگر دند و تاریخ هم روز جمعه هنگام شب با شکر صنایع منزل توده رسیدند و جامع او را این که از بسا و در استقبال رفته بود و دست
لاوت متوجه کتاب الاحادیث را که چهل حدیث است در بیان فضیلت خرد ثواب نیز اندازی و نام آن شش تا شرح است
گذرانید و داخل کتابخانه شد و تقصیر مختلف و مدینه پس مذکور گشت و آخر آن روز بختور رسیدند و بیشتر اوقات در عبادت و تخاصم
طی و شایخ می گذرانیدند خصوصاً لیلی همه که تمام شب با حیای می گذشت و پیوسته کار تحقیق مسائل دین بود چه اصل و چه فرعی
و طایفه دیگر نیز زبان کشید و در مقام تانی و تقابل بودند و اختلاف مذاهبت بجای می رسید که کفر و تضلیل هر یک بر دیگری کار بحث از
سنی و شیعی و حنفی و شافعی و فقیه و حکیم گذشته در اصل اصول خلل انداختند و مخدوم الملک رساله نوشت که شیخ عبدالبنی
خضر خان سردانی را که مستقیم است نبی علیه السلام بود و میر صبرش را که بهمت نفس گرفته بودند بناحق گشته و نماز گذاردن عقب او
روایت چرا که پدرش عاق ساخته و خود علت بوانیر خونی دارد و شیخ عبدالبنی نیز تحصیل تضلیل او ننمود و ملایان و جماعه و
پاره بانجامت و پاره بانجامت رفته سب و قطعی گشته و اهل بیع و اهل بقتضای آراء فاسده و شبهات باطله از زمین بر آورده
باطل را بصورت حق و ظالم را باس صواب جلوه داده با دشاهی را جوهری نفیس و طالب حق مطلق بود و اما عامی
مخض و مستخلف و ستاننش بکفره و الاذل و رشک انداخته حیرت بر حیرت افزود و مقصود از میان رفت و سب و بد شایع
میدین بین بهترین شکست و بعد از پنج شش سال خود اثری از اسلام نماند و قضیه منعکس شد بهمت که قضیه منج تواقده است
عکس x تو بیع میکنی آنرا که عیب میدانم x و این باواعت و دواعی بسیار و بموجب القلیل یدل علی الکثیر الخیفة
تدل علی الحدیر الامنوجی از ان در ملک تقریر و تحریری آورده اند استعان حاصل آنکه اصناف دانایان از بر و بار و ارباب
ادیان و مذاهبت بدربار جمع شده بشرط هزایه مخصوص بودند و با تحقیق و تفتیش که شب و روز شیوه خویش غیر از ان
نداشتند خواه من علوم و دقائق حکم و عیانت اخبار و غرائب آثار که در فایز مطول مجل و مفصل آنرا بر نماند نشان میدادند
و بهتضای قلت ممالکات شیخ کطاع و کھوی منبع و احجائب المراء بنفیس هر چه خوش می آید از هر کس غیر از مسلمانان
التقاط و انتهاب نموده از آنچه مرضی طبع و خلاق خواهش بود احتراز و اجتناب لازم میدانستند و از زمان صبی تا عهد غفلت
شباب و اذنان هنگام سنین خطاط چندین حالت متنوع از کل معاملات متنوع و مشارب مختلف میسر بود و جوهری
فاضل معرفتی جدا گانه سواهی متعارف از آنچه در کتب دیده و خوانده می شود حاصل گردیده و عقاید هیولانی بیک در مرت
خیر و گنجینه خیال با رنگهای غنی و از حیات مجموع اینقدر کاشف است که مقرر شد که عقلا در همه ادیان موجود و همیاند
و ارباب بیاضات و کشف و کرامات در کل طوائف انام پیدا و حق همه جا و اتر پس اخبار آن در یک دین و یک ملت
گردیدند و پدید آمده و هزار سال بزرگ گشته باشد چه لازم و اثبات یکی و دیگری و ترجیح طامرج از کجا و سمینه در اینهمه که مخلوق
و جلوات و در ادراک شرف ملازمت و دولت صحبت بر همه سابق و در کتب فضائل و علوم رسمی و حقیقی و حالات و مقالات
و کمالات انسانی جمیع وجه با اعتبار بر سائر دانایان و مرناضان فایز اند و لائل عقلیه شواهد نقلیه بر صدق دین خویش
و بطالان غیر گذرانیده و مشابه ثبات قدم و صبوح و اعتقاد و خشیه نظریات را حکم به بیات میدادند که تشکیک تشکیک
بازل نشود مگر در لو بشت ایچبال او المشرق الشام و مشر و مشر و گیشبات و نقلیات که با خدا ن بوشکرة
بنوشت همه را بگوشه نهادند و اقوام و مطاعن در ملت سله یضا و حنیف را که در نبوات کتب کلامیه یعنی از ان حقیقت